

سوسیالیسم

دوره دوم شماره ۷

ارگان هسته/اقلیت

دی ماه ۱۳۷۴

چشم انداز مجلس

پنجم

هر چند هنوز چند ماه به برگزاری انتخابات دور پنجم مجلس شورای اسلامی باقی مانده است اما مجموعه حرکتها و سیاستهایی که جناح راست سنتی (بازار) در پیش گرفته نشان میدهد که این جناح در صدد است تمامی قدرت و امکانات خود را بکار گیرد تا اکثریت مجلس پنجم را از آن خود سازد. این جناح که به جویان راستی ها نیز معروف است نه تنها هم اکنون مهمترین اهرمهای قدرت را همچون قوه مقننه و قوه قضائیه در اختیار دارد بلکه شورای نگهبان که در واقع اولین مرحله تصفیه سازی کاندیدها را بر عهده دارد مدافع و مجری سیاستهای آن می باشد. همچنین اکثریت مجلس خبرگان و مدرسین حوزه علمیه قم وابسته بدان است. بعلاوه خامنه ای بعنوان ولی فقیه نیز چندی است که به عامل و مجری سیاستهای ایشان بدل گشته است و بالاخره در قوه مجریه نیز که جناح رفسنجانی در حال حاضر اکثریت را داراست نفوذ قابل توجهی در چند وزارتخانه دارد.

این جناح محور تبلیغاتی خود را بر دو زمینه استوار ساخته است. در عرصه اقتصادی با توجه به نارضایتی های عمومی در زمینه گرانی روزافزون مایحتاج توده ها و فقر و فلاکت حاکم بر اکثریت مردم، تبلیغات علیه دولت رفسنجانی را بظایر عامل اصلی وضعیت موجود شدت بخشیده است و توسط ارگان خود "روزنامه رسالت" چنین وانمود می سازد که گویا خود در پدید آمدن نابسامانیها هیچ نقشی نداشته است. در عرصه اجتماعی سیاستهای دولت را عامل و زمینه ساز تشدید وضعیتی می داند که به زعم ایشان "بی بندوباریهای اجتماعی و

صفحه ۲

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقدی بر نوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر. منصور رحمت

تشریح راه کارگر در شماره های ۲۵ و ۲۶ اخیره مقاله ای تحت عنوان "نه سوسیالیسم نه دموکراسی" به قلم سارا محمود به چاپ رسانده است.

در این مقاله نویسنده از نقد آزادی به بهانه نقد ر. حکمت به تأیید دموکراسی میروند سپس کوشش می کند "تعریفی عام" از دموکراسی ارائه دهد تا محک و معیار تشخیص انواع حکومتها باشد پس از گذری به شناخت شناسی و تاریخ و فلسفه و... سرانجام احکامی کلی درباره دموکراسی ارائه میدهد و می نویسد:

"دموکراسی مقوله ایست که بشر از دیر باز با مفهوم آن آشنا بود. در عصر انقلاب بورژوازی بسط و تکامل یافت و هنوز نیز قابلیت آنرا دارد که تکامل یابد. بعلاوه این دموکراسی (مال) بورژوازی نیست و علیرغم میلش توسط مردم به او تحمیل شده است." و بالاخره یک تعریف خلاصه و عمومی از دموکراسی ارائه می شود. "دموکراسی هم به لحاظ تئوریک هم به عنوان شعار مبارزات توده ای مردم حکومتی است که تحت کنترل مردم باشد و مشارکت مردم در قدرت سیاسی را تأمین کند."

برای درک تعریف ارائه شده باید نخست انتظارات خود را از "تعریف دموکراسی" بیان کنیم. تعریف

صفحه ۳

در کشور ایس جهانیان چه گذشت؟

صفحه ۱۵

سازمانهای جهانی اتحاد جنبه کارگری

صفحه ۱۶

گزارشی از اعتصابات کارگری در فرانسه

موج گسترده ای از اعتصابات و تظاهرات جامعه فرانسه را طی سه هفته (از ۲۴ نوامبر تا ۴ دسامبر) فرا گرفت که به لحاظ گسترده گی و فراگیری، تنها با اعتصابات سال ۱۹۶۸ قابل مقایسه بود.

آغاز اعتراضات به ۵ نوامبر باز میگردد که دولت آلن ژوپه طرح رفومی را برای سازمان تأمین اجتماعی ارائه داد و هدف از این طرح را کاهش کسر بودجه ۲۳۰ میلیارد فرانکی این سازمان اعلام کرد. در این طرح مالیات جدیدی با نام خلاصه شده R.D.S به میزان ۵٪ بر روی همه درآمدها به مدت ۱۳ سال پیش بینی شده است. افزایش پرداخت بیمه های اجتماعی از سوی حقوق بگیران جزء دیگر

صفحه ۱۸

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ، برقرار باد جمهوری شورایی

چشم انداز مجلس پنجم

گرایش به فرهنگ غرب" و را موجب گشته است.

سوال اینست که اختلال اساسی جناح راست سنتی (بازار) با جناح رقیب در زمینه مسانق اقتصادی و اجتماعی چیست و اگر این جناح قادر به کسب اکثریت در مجلس گردد و در مرحله بعد یعنی در انتخابات ریاست جمهوری نیز که چند ماه پس از آن برگزار خواهد شد موفق شود فایده خود را در رأس قوه مجریه قرار دهد چه چشم اندازی قابل تصور خواهد بود؟ اگر بحث را از شکست برنامه های دولت رفسنجانی آغاز کنیم که یکی از تبلیغات اصلی این جناح را تشکیل میدهد، باید بخشی از علل این شکست را به ماهیت رژیم اسلامی و عدم انطباق آن با زیورنا و ساختار نظام سرمایه داری ایوان دانست. اما حتی اگر یک رژیم مذهبی نیز بر سرکار نمی بود و یک حکومت متعارف وابسته به سرمایه داران قدرت را در دست می داشت باز هم نمی توانست از پهرانه های اقتصادی که ذاتی چنین نظامی است در امان بماند. اما بخش دیگری از این شکست را باید به موانع و سنگ اندازهای مرتبط دانست که جناح راست سنتی (بازار) چه در مجلس و چه در دیگر ارگانها پدید آورده است.

این جناح که خاستگاه اجتماعی آنرا بخش قابل توجهی از بازاریان تشکیل میدهند در عرصه اقتصادی به دلالتی و واسطه گری می پردازد و عمده واردات را در اختیار دارد. اگر نگاه به صنعت روی میآورد با از دسته صنایعی است مصرفی که سریعاً به سرمایه بدل می شود. یا صنایع است که نیاز به واردات مواد اولیه و واسطه ای دارد که عمده سود آن از طریق واردات و معاملات بازرگانی تأمین می شود و یا خرید سهام کارخانجاتی است که از سوی دولت به حراج گذارده شده است. در زمینه خصوصی سازی، هیچ اختلاف اساسی با جناح رفسنجانی ندارد و حتی در این زمینه خواستار توسعه آن تا صنایع مادر نظیر نفت و پتروشیمی و گاز، آب و برق و تلفن و... است. در واقع لیبرالیسم اقتصادی را

با کاهش نقش دولت تا آنجا جستجو می کند که دولت صرفاً وظیفه ارگان سرکوب را ایفا نماید و نقشی در سازماندهی و حرکت سرمایه نداشته باشد و البته سمت و سوی حرکت سرمایه را نیز بر محور دلالتی و واسطه گری و امور بازرگانی قرار میدهد بر خلاف جناح رفسنجانی که توسعه صنعتی را مدنظر دارد. در زمینه اجتماعی تشدید محدودیتهای موجود را با تأکید هر چه بیشتر بر هوس و مظاهر مذهب پهن حجاب اسلامی و پوشش زنان، اجرای قوانین متحجر اسلامی در همه زمینه ها و دخالت در خصوصی ترین مسائل مردم مد نظر دارد. تحریم آنتن های ماهواره ای به ابتکار و کوشش این جناح صورت گرفت.

با نزدیک شدن هر چه بیشتر موعد انتخابات این جناح بمنظور کنترل هر چه بیشتر جو جامعه و حاکم ساختن هر چه بیشتر فضای رعب و وحشت و مقابله با هرگونه مخالف خوانی با مصوبه جدید مجلس که اختیارات قابل توجهی به شورای نگهبان در برگزاری انتخابات داده شده است، فایشات مسخره گله های حزب الله را در شهرهای بزرگ از جمله تهران برآه انداخته است. (در مصوبه جدید مجلس بتاریخ تیرماه ۷۴، علاوه بر رد یا قبول صلاحیت کاندیداها، شورای نگهبان حق عزل و نصب مجریان وزارت کشور و هیئت های نظارت بر انتخابات را بدست آورده است و نقش هدایت های اجرایی وزارت کشور بشدت کاهش یافته است.) در واقع سناریوی نمایش حزب الله با نوشتن مقاله ای در رسالت در روزهای آخر مردادماه به بهانه انتشار کتابی آغاز شد. در همین مقاله از مسئولان امور فرهنگی پرسیده شده بود: "آیا پس نیست آزادی پیش از حدی که به مطبوعات دگراندیش و قلم بدستان مزدور داده اید؟" بدینال همین زمینه سازی حمله شبانه به کتابفروشی مرغ آمین و به آتش کشیدن آن صورت گرفت و درست سه روز پس از آن بود که

سازمانده گله های حزب الله یعنی جنتی (عضو فقهای شورای نگهبان و از رهبران جناح راست سنتی) به دفاع از مزدوران حمله کننده پرداخت و اعلام کرد که آنان به وصیتنامه خمینی عمل کرده اند که بالاتر از قانون اساسی است. بدینال این سخنان روزنامه اطلاعات طی مقاله ای به انتقاد از جنتی پرداخت و نوشت: "اگر ۱۷ سال بعد از انقلاب نبرد گمنامی بنام حزب الله خودشان قاضی بشوند و خودشان حکمی را که صادر می کنند به اجرا بگذارند سنگ روی سنگ بند نمی شود." در همین رابطه روزنامه سلام در پنجم شهریور یعنی دو روز پس از آغاز جمعه در رابطه با حمله به کتابفروشی به دوت هشدار داد و نوشت: "دولت نباید کتاب را سوزان دست کم بگیرد" و افزود: "تقیهی که باید حافظ قانون اساسی باشد انهم از تریبون نماز جمعه حکومت، قانون را تعطیل کند." سپس تشوین کشی حزب الله در مقابل دفتر روزنامه سلام و تهدید مسئول آن بود که باز روزنامه سلام در این رابطه نوشت که جناح راست چماقداران را بسیج کرد که حدود ۲۰۰ موتور سوار در مقابل دفتر سلام شعار دادند مرگ بر ضد ولایت فقیه و خواستار توبه موسوی خروینی ها مسئول سلام شدند در ازای توبه به جنتی که مورد تأیید ولی فقیه است. و بالاخره روزنامه "عصرما" ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی در همین رابطه نوشت: "آیا استفاده از ایمان مردم در مبارزات سیاسی و برای کسب قدرت، خراب دادن دین در خدمت دنیا نخواهد بود؟"

اما این آغاز سناریویی بود که توسط جناح رسالتی ها تهیه شده بود چرا که روزهای پایانی شهریورماه پرده دیگری از سناریو به اجرا درآمد. بدینال سخنان خامنه ای مبنی بر خلاف شرع دانستن آموزش موسیقی در فرهنگسراها و مؤسسات هنری موج دیگری از سرکوبها و دستگیری ها آغاز شد. چماقداران حزب الله حملات خود را با ریختن به خیابانها و طبق معمول معمول یا حمله به زنان و آزار و اذیت آنان آغاز کردند و پس از راهنمایی دیپارک لاله تجمع کرده و خود را مشرین صفحه ۱۱

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقدی بر نوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر. منصور حکمت

عام این عنصر مشترک که از راه مقایسه بدست می آید در عمل مرکب از پاره های گوناگون است. او در ادامه همین مبحث می افزاید "در مورد توزیع هم مانند تولید امکان بیرون کشیدن خصلت های مشترک در هر دوره ای وجود دارد و همین است که به بعضی ها بهانه میدهد تا همه تفاوت های تاریخی را نادیده گرفته از قوانین بشری بطور کلی سخن بگویند" و در پایان می افزاید "خصایص هستند که در همه سطوح اجتماعی تولید مشترکند و ذهن آدمی آنها را خصایص عام تلقی میکند. اما این باصطلاح پیش شرط های عام هر گونه تولید عناصری انتزاعی پیش نیستند که با آنها هیچیک از مراحل تاریخی واقعی تولید را نمی توان درک کرد." در مورد خصلت های عام دموکراسی هم وضع تا حدودی بهمین منوال است. در مقایسه دموکراسی های مختلف از یکسو با اصول مشترک و از سوی دیگر با عملکردهای متفاوت در عرصه خاص روبرو هستیم.

مهمترین اصل عام و محوری هر گونه دموکراسی آنست که پدیده ایست مختص جامعه طبقاتی. همین مشخصه است که جنس دموکراسی را تعیین مینماید و با سوسیالیسم که اساساً بر محور طبقات ناظر است در تعارض قرار میدهد. و درست همین مشخصه است که مانع میشود دموکراسی را از جنس سوسیالیسم یا "جزء لاینفک آن" فرض کنیم. حضور این محور مشترک از یکسو نشان میدهد که با یک پدیده واحد روبرو هستیم یعنی دموکراسی اعم از کارگری یا بورژوازی امر جامعه طبقاتی است و از سوی دیگر تفاوت های هر خرد طبقه کارگر و طبقه بورژوا با این محور مشترک نشان میدهد که یا دو مقوله دموکراسی متفاوت سوو کار داریم.

همینجا باید اشاره کرد که وجود این تمایز و وحدت همزمان منشأ دو برخورد متفاوت با مقوله دموکراسی است. پاره ای با تکیه بر منشأ طبقاتی دموکراسی، آن تغییرات مهمی را که در دولت کارگری بر آن تحمیل میشود و تعبیر

اگر این مشخصات عام در تعریف ما حضور نداشته باشند تعریف ما حتی در عمومی ترین وجه یکجانبه و ناصحیح خواهد بود. در صورتیکه مشخصات عام را ذکر کرده باشیم اما این خصوصیات عام، هنوز انتزاعی و منوط به اینست که چه طریقه ای و در چه اوضاع معینی از ترازن قوا و سطح مبارزه طبقاتی سکان دموکراسی را در دست دارد. چه برای بررسی گذشته و چه برای ساختن آینده نیازمند گذر از مسائل عام به اشکال خاص دموکراسی هستیم و در عرصه خاص است که مشخصات عمومی بیکر معین میآیند بعنوان مثال اصل تابعیت و سلطه در دموکراسی بورژوازی تبعیت و محافظت میشود اما در دموکراسی کارگری این مشخصه با محور طبقات روز بزوالت میآید. با منفعت طبقه حاکم در دموکراسی بورژوازی تثبیت و باز سازی خردش است اما در دموکراسی کارگری منفعت کارگران در نفی موقعیت کارگری و طبقاتی در جامعه است. با اصل مشارکت و کنترل اکثریت بر حاکمیت در دموکراسی بورژوازی با گذر از سیستم طبقاتی و سیاسی جامعه بدل به رأی اکثریت برای حاکمیت اقلیت میشود در حالیکه دموکراسی کارگری حاکمیت مستقیم اکثریت را برای اکثریت نامین میکند و نه برای اقلیت. و... این مسائل نشان میدهد که دموکراسی همواره و در عمل بشکل خاص مطرح است. شاید بی ربط نباشد که برای روشنتر شدن مسئله به شیوه بر خرد مارکس در برخورد به مسائل عام و خاص در مقوله تولید اشاره ای بکنیم هر چند تفاوت های دموکراسی با مقوله تولید آنجا که دو شیوه تولید مورد مقایسه است قابل قیاس نیست. مارکس در گوندزیسه در پاره خصلت های مشترک تولید میگوید "تولید جهانی عام یک انتزاع است، اما انتزاعی معقول که چون به کشف و تعیین عنصر مشترک می پردازد ما را از تکرار و دوباره کاری نجات میدهد. با این همه این مقوله

باید بتواند حداقل عام ترین مشخصات دموکراسی را اعم از مثبت یا منفی آنطور که اتفاق افتاده است و آنطور که تقاضا شده است و میشود همزمان توضیح دهد. بطوریکه استخوان بندی پدیده آشکار شود. مثلاً در هر حکومتی تابعیت یک اصل محوری است که خود را به اشکال اطاعت از قانون و ضوابط نشان میدهد و بالطبع وجود ضابطین و مجازاتها و زندانها و ایزول دیگر موجود در جامعه را در این رابطه توجیه مینماید. اگر کسی حکومت را منهای تابعیت تعریف کند پایه نقد آن را حذف کرده است، و یک اصل محوری را در آن نادیده گرفته است. باین خاطر تکیه بر مشخصات محوری در تعریف از اهمیت ویژه ای بر خوردار است. در اولین نگاه آنچه که در مقوله دموکراسی جلب توجه میکند و برای دموکراسی امری محوری است آنستکه دموکراسی نوعی دولت و مبتنی بر حاکمیت طبقه ای بر طبقات دیگر است حتی اگر این دموکراسی از نوع کمون باشد. این بدان معناست که مقوله دموکراسی مختص جوامعی است که به طبقات تقسیم شده باشند. دیگر آنکه دموکراسی از هر نوع که باشد تابعیت گروهی از گروه دیگر یعنی اقلیت از اکثریت را پرنسپ خود اعلام میکند. یعنی قهر و سلطه گروهی بر گروه دیگر هنوز وجود دارد و بر آن متکی است.

و سوم آنکه ناظر بر مشارکت و کنترل مردم در عرصه حکومت است. (تا آنجا که میتوان درکی عام از این مسائل داشت) چهارم آنکه منافع طبقه معینی را نامین مینماید.

و پنجم آنکه بعنوان قدرت سیاسی از انسان بیگانه است این بیگانگی تنها با محور قدرت سیاسی رفع میشود.

ششم آنکه دموکراسی پمپایه شکل حکومت و دولت خصوصیات مذکور را بروز میدهد.

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقدی بر نوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر. منصور حکمت

مسیر آترا پسری زوال رقم میزند یا عدم امکان الفا بیکاره آترا نادیده میگیرند و به گفتن اینکه دموکراسی مال بورژوازی است اکتفا میکنند. باره ای دیگر با وقوع دولت کارگری دموکراسی را از عنصر طبقاتی رها دانسته و به صدور احکامی از این دست که "دموکراسی عین سوسیالیسم است" یا "دموکراسی جزء لاینفک سوسیالیسم" است یا به طرح "دولت آزاد" در شکل، مبادرت میورزند. به این مسئله باز میگردیم اما در پایان جمع بندی انتظارات منصور بر دموکراسی بیپیم مارکس، لنن و انگلس نظراتشان در باره دموکراسی چه بود.

انگلس می گفت "دائما فراموش میکنند که ناپودی دولت ناپودی دموکراسی نیز هست و زوال دولت زوال دموکراسی است." * او هدف نهایی و سیاسی حزب را "فائق آمدن بر تمامی دولت و بنابر این فائق آمدن بر دموکراسی" میدانست. از دیدگاه لنن "دموکراسی عبارت از دولتی است که تبعیت اقلیت از اکثریت را تصدیق داند یعنی سازمانیست برای اعمال قوه فهریه سیستماتیک یک طبقه بر طبقه دیگر یعنی بخشی از اهالی بر بخش دیگر. ما هدف نهایی خود را ناپودی دولت یعنی از بین بردن هرگونه اعمال قوه فهریه متشکل و سیستماتیک و بطور کلی هر گونه اعمال قوه فهریه نسبت به افراد قرار میدهم." و مارکس می گفت "به نسبت آزادی از دولت است که جامعه * قابل توجه آنها که با تکیه بر گفته مانیفست دلمر بر "تسخیر دموکراسی" یا "به کف آوردن دموکراسی" دموکراسی را از چسب سوسیالیسم و دارای قوه با آن یا "عین سوسیالیسم" یا جزء لاینفک آن فرض می کنند یا به استناد به طرح مساله "گسترش دموکراسی" از سوی مارکس و انگلس به نتایج فوق می رسند و محور زوال دموکراسی را به مباحثه دولت در له می کنند.

آزاد است" این تعریف نیز نشان میدهد که تئوری انقلابی تعلق دموکراسی را به جامعه طبقاتی امری ماهری برای دموکراسی فرض می کند. اکنون با همه این انتظارات به سراغ تعریف ر. سارا محمود از دموکراسی میرویم. ایشان مدعی شده بودند که می خواهند هم "یلعاطر تئوریک" و هم "بمنوان شعار مبارزات" توده ای مردم "دموکراسی" را تعریف کنند. به هیچوجه به این اقدام ایشان نمیتوان ایرادی گرفت اگر قرار بود چنین تعاریفی بپورده باشد بخش عظیمی از آثار مارکسیستی باید دور ریخته میشد. اما مسئله اساسی خود تعریف ایشان است.

با اهمیت ترین چیزی که در تعریف نویسنده مقاله وجود دارد اشاره به آنست که دموکراسی یک حکومت است. تعریف دموکراسی بمنوان نوعی حکومت باید مارا به عرصه طبقاتی بودن مقررله راهنمایی کند، یعنی اینکه اولاً دموکراسی های مختلف میتواند وجود داشته باشد و دوماً علیرغم تمام تفاوتها دموکراسی بقیابه نوعی دولت در متن جامعه طبقاتی یا هنوز طبقاتی طرح میشود اما چنین انتظاری از تعریف ایشان غیب است زیرا علیرغم رفت و برگشت میان طبقات در سراسر مقاله اما هیچ تائیری از وجود طبقات در تعریف ایشان دیده نمیشود. دموکراسی از دیدگاه او در یک متن عمومی طرح میشود و بر یک مبارزه عمومی برای دموکراسی مبتنی است. آنجا که طبقه به تناقضات خود با این عرصه عمومی واقف میشود و مبارزه اش قطعیت و تشخیص می یابد تعریف کاملاً ساکت است. تمامی مسائلی از قبیل تصدیق تابعیت گروهی از گروه دیگر، اقلیت از اکثریت، سلطه و قهر و وجود طبقات و... که دموکراسی را بقیابه یک دولت در متن جامعه طبقاتی ضروری میکنند از تعریف ایشان حذف شده است. به دو دلیل این امر بخاطر غیر

طبقاتی بودن مسئله است. یکی آنکه فارغ از مبارزه طبقاتی و پراتیک طبقات مختلف دموکراسی را بقیابه "مقرله ای که بشر از دیرباز با مفهوم آن آشنا بود، در عصر انقلاب بورژوازی بسط و تکامل یافت و هنوز نیز قابلیت آورا دارد که تکامل یابد" مطرح میکند و آورا چنین پیشینه ای صاحب تاریخ و قائم به ذات و میوزا در نظر میگیرد. برای کسی که پراتیک را محور شناخت قرار میدهد (بگلدیم از اینکه چگونه) و نویسنده خود را از این دسته میخواند مشکل نباید باشد که به درکهای مختلف از زاویه پراتیک های مختلف نگاه کند و وجود طبقات مختلف را پس درکهای مختلف برسیت بشناسد. اما نویسنده دموکراسی را در متن مبارزه طبقاتی در جامعه معین و میان طبقات معین بررسی نمی کند. لذا تاریخ آترا از تاریخ حی و حاضر جدا کرده و به گذشته های تاریخی حواله میدهد.

دیگر آنکه مثل خیلی های دیگر که زهر چماق تبلیغات بورژوازی دموکراسی را بمنوان مدال به سینه سوسیالیزم می زنند. این مقرله طبقاتی را جزء لاینفک سوسیالیسمی قرار میدهد که با هرگونه جلوه های طبقاتی سرسبز دارد و با محور این عناصر است که اصولاً به پیش میرود. لابد این دموکراسی که باید "عین" سوسیالیزم تلقی شود دیگر نوعی حکومت و دولت و سلطه و انتداز گروهی بر گروه دیگر و امری مربوط به وجود طبقات در جامعه نیست. اگر اینها "یلعاطر تئوریک" در تعریف دموکراسی نمی گنجد پس کجا باید از این مشخصات دموکراسی سخن گفت.

شاید نویسنده تنها خواسته است "بمنوان شعار مبارزات توده ای مردم" از دموکراسی تعریفی ارائه دهد. لذا گفتن این نکته را که دموکراسی "حکومتی است که تحت کنترل مردم باشد و مشارکت مردم در قدرت سیاسی را تأمین کند" کافی دانسته است. این دموکراسی اگر روزگاری هم شعار مبارزات مردم بوده باشد تنها میتواند قبل از کمون پاریس و بسیار قبل تر از انکشاف درک کارگری و طرح خواسته های روشن طبقاتی و بلوغ طبقه کارگر صورت گرفته باشد. این دوران تا سالهای AEA! میتواند طول

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقلی برنوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر. منصور حکمت

کشیده باشد زیرا در سال ۱۸۴۸ برای اولین بار و در پاریس بود که کارگران از برانداختن حاکمیت منظور روشنی معنای بر انداختن نظام بورژوازی داشتند. ۱۸۷۱ در کمون پاریس دموکراسی خاصی خود را که همان دموکراسی مستقیم باشد تجربه کردند. سابق براین تحولات تمام انقلابات چیزی جز کمک به بورژوازی برای بنسب گرفتن حاکمیت نبود. در آن دورانها مشارکت و کنترل از سوی مردم بسته به آنکه مردم چه کسانی تلقی میشدند و اصولا این مقولات به چه معنایی بکار برده میشد یک شعار عمومی تلقی شده و تنها ترجمانش پیروزی طبقه ای بود که اثر با منافع خود ترجمه کند. در همان دوران عمومیت شمارها هم هر چند مبهم اما گروههای مختلف اجتماعی هر کدام تعبیر خود را از این شعارها داشتند. اما تمایز مختلف تا به شمارهای مختلف بدل نشود در عمومیت صوری خفه میشوند. تجربیات خونینی از سر گذشت تا این قیامات صورت گیرد. اگر طرح شعار عمومی در آن دوران ناگیر بود اما امروز دیگر بازگشت به عقب و شرکت در توهمات قرن گذشته است. حتی مساواتیهای خرده بورژوا در قرن هفدهم تلاش میکردند درک روشنتری از مشارکت و کنترل و حاکمیت مردم ارائه دهند. مثلا اوورتون اعضای پارلمان را "عاملان ما" می نامید و میلتن که یک لیبرال بود میگفت حاکمان "خدمتکاران و زحمتکشان دائمی مردم نند و دربارہ حاکم میگفت "مردم میتوانند بنا به دلوری خود بدلیق آنکه آزاداند و انسان های آزاد زاده حق دارند هر طور که بهتر تشخیص میدهند بر آنها حکومت شود" اما همین ها بهنگام تعریف زنان و مزدبگیران را جز برای دهندگان حساب نمی کردند و لا حاکمیت مستقیم مردم سخن نمیگفتند. و مالکیت خصوصی را تقدیس میکردند. بورژوازی بعنوان نخستین پیشگام طرح حکومت مردم منظور شد آنها حکومتی بود که منبث از انسانها باشد نه

بر خون لشرفی یا خدا و نیروهای ماوراء جاسمه استوار باشد. در این خواست تمام طبقات فرودست سهیم بودند تنها پس از پیروزی این خواست بود که مردم به قطعیت دریافتند که بورژوازی از مردم منظور طبقه سرمایه دار است. در بهترین حالت آنها از حکومت مردم انتخاب حاکمان از سوی مردم را مورد نظر داشتند. برای بازگشت به این دوران باید تمام تلاشی را که منظور تمایزات طبقاتی در امر دموکراسی شده است نادیده گرفت. در خواست هایی مثل حکومت مردم یا حاکمیت اکثریت یا حتی جمهوری اجتماعی در خواستهای مبهمی بودند از یک حاکمیت مستقیم و تسخیر دولت توسط طبقه کارگر تا آنکه بگفته مارکس "شکل سیاسی رهایی اقتصادی کار یعنی کمون" بالاخره پیدا شده بود. از آن پس دموکراسی از زاویه طبقه کارگری حاکمیت مستقیم از طریق کمون. در این نوع حکومت، دولت و ایضا دموکراسی بسوی زوال میروند. بنیسان مشارکت و کنترل که اصولی عام و تقسیم برادر بودند با تسخیر دولت و دموکراسی مستقیم پیوند خورده اند. آری سارا محمود این حرکت به جلو را در عرصه شعار مبارزاتی در باره دموکراسی نادیده میگیرد؟ اگر نه چرا به توهمات قرن گذشته و شعار دموکراسی عمومی بر میگردد. او در تعریف و حتی تحلیل خود دموکراسی طبقات دیگر را که واقعیتی است تاریخی، انکار میکنند تا بتوانند دموکراسی کارگری را در دموکراسی عمومی تعریف و کلی مقوله دموکراسی را خارج از طبقات اعلام کند و از زاویه مبارزات مردم که امری کلی است به آن بپردازد. اگر تعریف دموکراسی "بمعنا کنوریک" اساسی ترین خصوصیات دموکراسی را نادیده گرفته بود بعنوان شعار مبارزات توده ای مردم "ما را در توهمات قرن گذشته رها میکنند.

اما ایشان ادعا کرده بودند که میخواهند

تعریفی ارائه دهند" که معیار تشخیص انواع حکومتها باشد. اگر با تعریف او بعنوان معیار متناقض حتی رسواترین حکومت بورژوازی هم بروم مدعی مشارکت و کنترل از سوی مردم است و تعریف هیچ متراژ دیگری برای رد ادعای آنها در اختیار ما نمی گذارد. آنها مدعی هستند که حکومت را اکثریت مردم تعیین کرده اند و از طریق پارلمان بر آن کنترل و در آن شرکت دارند. لابد سارا محمود خواهد گفت که منظورش کنترل و شرکت واقعی است. تلاش بیهوده نیست زیرا به او خواهند گفت واقعی یعنی چه و چه تضمینی برای واقعی بودن دموکراسی معنای مشارکت و کنترل وجود دارد. و او مجبور خواهد شد که ابتدا یک کلمه واقعی پشت سر هر کدام از "معیار" هایش قرار دهد و اتوقت در پراکنش واقعی را هم تعریف کند. متاسفانه تعریف در این مورد نیز همچون دو ادعای دیگر ناکام مانده است.

سارا محمود در همان مقاله میگوید "مفهوم دموکراسی در ذهن یک سوسیالیست محصول استنتاجات عقلی این ذهن از تجربیات بشر در طول تاریخ است و بهین دلیل یک سوسیالیست میتواند مفهوم و معنای دموکراسی مطلوب خود را در مقابل مفهوم بورژوازی از دموکراسی بگذارد و یکمک شواهد تاریخی و استدلالات منطقی ثابت کند کدام تعریف از دموکراسی واقعی است و "دموکراسی واقعی چیست". پس ما فاکتور با مفهوم دموکراسی در ذهن یک سوسیالیست روی آورده ایم. آنها کمون پاریس و حوادث پس از آن در همین یک قرن اخیر جزء "تجربیات بشر در طول تاریخ" محسوب نمی شوند و اگر میشوند چرا دموکراسی با شعار دورانهای قوه و عدم قیامز میان خواست طبقات مختلف تعریف میشود. اگر این تعریف "دموکراسی مطلوب" یک سوسیالیست است و چوه نا مطلوب در دموکراسی برای او چیست؟ اینجا به جای طرح واقعیت دموکراسی با انتزاع دموکراسی از واقعیت تحت عنوان دموکراسی واقعی روبرو هستیم شاید این تز تذبذبی راه کارگر که می گفت "طرح دموکراسی به صورت مقوله ای طبقاتی موجب زمین غیر چپ میشود" کماکان عامل تپرداختن به واقعیت های دموکراسی است.

آزادی بیان میکنند... آزادی نه در لحظه ای که دولت از وجود باز می ایستد و نه قبل از آن، ناگهان سر بر فی آورد، آزادی آشکارا حیثی تحلیل تدریجی دولت به آزادی افزایش می یابد" بعلاوه استراتژی جنبش کارگری انقلابی و سوسیالیستی برلی محور طبقات و دولت در سراسر دوران گذار و در هر تاکتیک بطور مستقیم یا غیر مستقیم پیروست تحقق خود را طی میکنند. یعنی تاکتیک نهایی نیست که استراتژی را متحقق میکند، آنطور که اقتدار گرایان تلقین میکنند و می گویند محور دولت و سلطه در آینده های دور و بشکل خلق الساعه رخ خواهد داد پیروست محور دولت و ظهور آزادی با شکست ماشین دولتی آغاز و دنبال میشود. در این مفهوم دولت و ایضا دموکراسی دلیلی بر وجود بقایای طبقات در جامعه اند و با زوال این مقولات و به نسبت رفع آنهاست که آزادی و سوسیالیسم تحقق می یابند.

دموکراسی و اختلافات با جوهر یکسان

در تعریف از دموکراسی گفتیم که دموکراسی از یکسو اعم از کارگری یا بورژوازی امر جامعه طبقاتیست و در ساختمان طبقاتی جامعه ریشه دارد و از سوی دیگر بسته به آنکه کارگری یا بورژوازی باشد برخوردی متفاوت با منشا اجتماعی خود خواهد داشت این وحدت و تمایز در عین حال منشا برخوردهای متفاوت به امر دموکراسی است. گروهی با تکیه بر منشا طبقاتی دموکراسی آن تغییرات مهمی را که در دولت کارگری بر آن تحمیل میشود و تغییر مسیر آنرا بسوی زوال و همچنین عدم امکان الفاخوری آنرا نادیده میگیرند. و با گفتن این که دموکراسی امری ماهیتا مربوط به طبقه کارگر نیست آنرا فی الغیر مردهود می شمارند. گروه دیگر با وقوع دولت کارگری تمام عناصر بازمانده از جامعه طبقاتی را که دموکراسی را سر پا نگه می دارد نادیده گرفته این پدیده جامعه طبقاتی را جزء لاینفک سوسیالیسم یا عین سوسیالیسم میخوانند. در نگاه اول و بنا بر تمایز - حکمت از

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نظری برلوشته ر - سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آری ر - منصور حکمت

آزادی از دیدگاه سارا محمود

مقاله سارا محمود همزمان با نقد دموکراسی به مقوله آزادی نیز می پردازد. و بر خلاف دید مثبت اش نسبت به دموکراسی با تردید به مقوله آزادی نزدیک میشود. او معتقد است که "دفاع از آزادیها تکیه گاه لیبرالیسم است" این بار نیز آزادی و نگرش مختلف به آن از دیدگاه طبقات مختلف معیار بررسی نیست. همانطور که فقط یک نوع دموکراسی وجود داشت و آنهم متعلق به مردم علی العموم بود آزادی هم متعلق به لیبرالها است. آزادی خواهی انکاس محدودیت اجتماعی بر پراتیک فردی اجتماعی و تاریخی انسانها نیست و لاجرم طبقات مختلف با درک محدوده پهنای اجتماعی خود درکهای مختلفی از آزادی ندارند تنها لیبرالها هستند که از آزادی دفاع میکنند. حتی دفاع از آزادی قرار گرفتن در صف طرفداران مالکیت خصوصی است یا حتی آثارشیم است. البته شاید این خاطر است که از دیدگاه ایشان آزادی خواهی تاریخ طولانی ندارد اگر نه با تکیه بر تاریخ آنرا از تاریخ جدا کرده به مایهک عمومی تبدیل میگردند. این تحلیل غیر طبقاتی از آزادی تنها مجدد "مثبت و منفی" کردن معنای آزادی میثواند دو نوع متفاوت از آزادی را درک کند لذا "امر مالکیت خصوصی محدود کردن آزادی در معنای منفی است" نه اساس آزادی. زیرا اگر چنین بگویند ناچار از قبول نگرشهای متفاوت از سوی طبقات مختلف به امر آزادی میشوند و این مفاخر "تجربه تاریخی بشر است. اگر آزادی بمعنای رهایی از دولت مطرح شود ایشان میگویند دیگر" اینجا آزادی نه در مفهوم فردی بلکه به مفهوم رهایی بکار برده شده است. یعنی آزادی تجربه شده و تاریخی کنار گذاشته شده و از مفهومی از آزادی سخن گفته میشود که هنوز تجربه نشده" پس نتیجه میگیریم در مورد آزادی دیگر نمی توان از آزادی مطلوب سخن گفت و

آنرا در مقابل مفهوم بورژوازی از آزادی قرار داد یا از آزادی واقعی سخن گفت کاریکه در مورد دموکراسی میسر بود. درک و دفاع کارگری از آزادی وجود ندارد زیرا "تجربه نشده" است این نگرش متعلق به کسی است که پراتیک را بعنوان محور شناخت مطرح میکند. با این شیوه بر خورد باید گفت در مورد سوسیالیسم چه آها تجربه شده است؟ در مورد کمونیسم چه آوالی آخر پراتیک تاریخی اجتماعی به تجربه گواهی صرف تقلیل داده میشود و منشا درک پراتیک تاریخی طبقاتی موجود نیست.

اگر پراتیک، تاریخی و اجتماعی درک شود و نه پراتیک انتزاعی انسان منفرد، آنگاه آزادی هم تاریخ، یعنی منشا و گذشته و آینده ای خواهد داشت. زیرا آزادی هم مانند دموکراسی یک رابطه اجتماعی است و بر خلاف دموکراسی بر نفی سلطه و طبقات در جامعه استوار است. مارکس بدون نگرانی برای اینکه این آزادی "هنوز تجربه نشده است" آنرا تعریف و حتی تقاضا میکند. او میگوید با نسبت آزادی از دولت است که جامعه آزاد است. لنین و انگلس نیز آنرا به معنای محور سلطه و دولت و ایضا دموکراسی درک میکنند. و هیچ قرابتی هم میان آن و دموکراسی نمی بینند و اتفاقا این آزادی است که بزعم آنها با سوسیالیسم قرابت دارد. پیروست گذار از سرمایه داری به کمونیسم از جمله ناظر بر پیروست محور طبقات و دولت و رشد تدریجی آزادی است. آزادی و سوسیالیسم در یک ساعت فرخنده خلق میشوند بلکه بیژالی که دولت و طبقات زوال می یابند این مقولات پدیدار میشوند. حال درپیر که مورد علاقه نویسندگان راه کارگر و از جمله نویسنده مقاله است در نوشته اش بنام مرگ دولت زده مارکس می نویسد "آزادی بهر معنایی که مورد نظرمان باشد، خود را بطور تاریخی و مشخصا در درجه

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقدی پرنوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر. منصور حکمت

دموکراسی چنین به نظر می آید که با کسی از گروه اول، رویو هستیم و میتوان او را بعنوان شاهدهی بر گروه اول مثال زد اما او با دادن شعار حکومت کارگری تقاضای خود را برای نوعی دموکراسی اعلام میکند زیرا بالاخره دولت کارگری هم نوعی دموکراسی است و دموکراسی پدیده ایست مختص جامعه طبقاتی. لاجد از دیدگاه ر. حکمت این حکومت فاقد عناصر بورژوائی اقتدار و سلطه گروهی بر گروه دیگر است و هیچ مشخصه ای از دولت بمعنای اعم ندارد. اگر اینطور است که در عرصه عمل فرقی میان او با گرایش دیگر نخواهد بود. کسی که دموکراسی را مختص جامعه طبقاتی میدانند باید اذعان کند که دولت و ایضا دموکراسی نوع کمون را بعنوان "شر ضروری" پذیرفته است و حکومت کارگری ر. حکمت متضمن همین "شر ضروری" است. عدم تاکید بر این مشخصه "حکومت کارگری" نقد ما را از دموکراسی تیره میکند. اما ر. حکمت کسی است که وثوق خود را بر دموکراسی بقیه به یک پدیده جامعه طبقاتی اظهار نموده و بر آن پای می نشرد اما این مخالفت تنها در سطح باقی میماند و برخورد عملی با مسئله تنها عوض کردن نام پدیده است. یعنی اینبار دیگر "حکومت کارگری" یک دموکراسی نیست. (اگر حکمت هم با اصطلاح برنامه حزب موافق باشد) این دیگر از نظر شکل "دولت آزاد" است. اینجا آزادی بعنوان شکل حکومت نقش دموکراسی را بعهده میگیرد بی آنکه نقد دموکراسی را شامل شود. شاید لز دید ر. حکمت اصل تابعیت گروهی از گروه دیگر و ایضا سلطه سیاسی در اشکال حکومتی رخ نمینمایند و یکسره دولت بی شکل میشود. اگر آزادی بعنوان شکل دولت میتواند یکسره از این مقولات طبقاتی بری باشد چرا دموکراسی بقیه به یک شکل نتواند چنین باشد. و سارا محمود این رسالت را برای

دموکراسی به همان شیوه که حکمت برای آزادی بر عهده دارد به دوش میگیرد. بهمین دلیل ر. حکمت مثال خوبی برای گرایش اول نیست. او در نهایت به گرایش دوم نزدیک میشود هرچند از راهی پریچ وخم. گرایش دوم که خطر دولت گرایی مستقیم او را تهدید میکند و میتواند آستان بوروکراسی از جنس اردوگاهی اش باشد (تا آنجا که تابعیت و اقتدار سیاسی را در قالب دموکراسی تقدیس میکند) اعتباری برای طبقاتی بودن مقررله دموکراسی قائل نیست. نشانه این انحراف قربانی با جوهر یکسان است که میان دموکراسی و سوسیالیسم قائل است. و رابطه تقابلی آنها را در پروسه حرکت نفی میکند. اما هنوز هیچ چیز مانع از آن نیست که این دو گرایش در عمل دولت گرا محسوب شوند. زیرا آنها بهنگام ترسیم دولت کارگری و رابطه حزب و دولت و شکل و ساختمان آن و دنبال کردن استراتژی محوطیقات و دولت از طریق اقدامات فوری و مداوم است که خود را انکشاف میدهند و نه صرفا در عرصه تعریف دموکراسی. ترسیم این پروسه است که ممکن است همگونی یا تفاوت ها را عیان کند. در این رابطه همانطور که دیدیم ر. حکمت که نمیخواهد شعار دموکراسی بدهد شعار دموکراسی را در قالب آزادی میدهد و با نادیده گرفتن اینکه حکومت مورد تقاضایش یک دموکراسی است بدینوسیله "حکومت کارگری" مورد تفرش را شامل نقد دموکراسی قرار نمینهد و بهمین دلیل در کنار کسانی قرار میگیرد که طالب دموکراسی هستند و عناصر طبقاتی را در دموکراسی پنهان میکنند تا جزء لاینجزای سوسیالیسم شود. منتها ر. حکمت برای اینکه چهره منقد دموکراسی اش آسیب نبیند حکومت کارگری را از نظر شکل یک "دولت آزاد" میخواند و به همه مشخصات

بازمانده از جامعه طبقاتی که در دولت متعین اند سنس آزادی میزند. اگر گروه دوم سر به آستان دموکراسی می ساید و اقتدار سیاسی را در قالب دموکراسی تقدیس میکند اما ر. حکمت اقتدار سیاسی و سلطه گروهی بر گروه دیگر را نه شری ضروری بلکه بنام آزادی تطهیر میکند. لاجد همانطور که سوسیالیسم میتواند دموکراسی را بعنوان جزء لاینجزایش بپذیرد دولت هم با آزادی کنار آمده است.

پنایمی که در این تحلیل های متنوع اما با نتایج یکسان موج میزند، دولت گرایی است.

در این شیوه کار دولت گرایی خود را در عدم نقد سلطه و اقتدار گروهی بر گروه دیگر نشان میدهد و آرا بقیه به یک ضرورت دائمی و طبیعی در جامعه و در روابط اجتماعی از زیر ضرب خارج میکند. در حالیکه سوسیالیسم کارگری انقلابی حتی وقتی بعنوان یک ضرورت این مقولات را در اختیار میگیرد نام آنها را عوض نمیکند و اذعان میدارد که هنوز جامعه امیر بقیای طبقات است و اذعان عمومی را به دولت خود متوجه میسازد و مبارزه مستقیم و غیر مستقیم بر علیه این بقیای را تاکید و رهبری مینماید. اما ر. سارا محمود این پس مانده های بورژوازی را بنام "حاصل مبارزات مردم" تقدیس میکند * و ر. حکمت آنها را بنام آزادی در دولت نامرئی میسازد. در این صورت است که عناصر انقلابی سوسیالیست با نقد سلطه، پرورش غیبتابند بلکه برای رهایی سلطه بد به سلطه خوب حواله میشوند. این طرز تلقی تنها مربوط به آینده دور نیست. و در ابعاد

* اگر قرار بود مردم حاصل مبارزات خود را تقدیس کنند باید در همان دوران سرواژه باقی می ماندند. مردم اصولا حاصل مبارزات خود را نقد و از آن فراتر می روند. در مورد دموکراسی و دولت کارگری هم وضع به همین متوال است. آنها آنچه را به دست می آورند خود نقد می کنند و از میان بر می دارند زیرا به این دستاوردها فقط بعنوان ابزاری برای رسیدن به رهایی و آزادی می نگرند.

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقدی برنوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر. منصورحکمت

تشکیلاتی و برنامه ریزی های اجتماعی خود را بشکل بوروکراسی، کارمند سازی، امتیاز طبیبی، سلطه گزایی، فرقه گرایی و سکناریسم، توجیه وسائل یا هدف های دور و... انکشاف میدهد. این یک انحراف گرازن چنان قلمبی است که امروز تعاریف روشن تر خود را کشف میکنند. بیانش دولت گرا استرادی محور طبقات و ایضا دولت و دموکراسی را بعنوان تاکتیک نهایی به آینده دور حواله میدهد در حالیکه این هدف استرادیولیک با درهم شکستن ماشین دولتی آغاز و در هر اقدام دولت کاری مستقیم و غیر مستقیم دنبال میشود.

پروسه گذار از سرمایه داری به کمونیسم از جمله پروسه گذار از دولت به آزادی است زیرا به همان میزان که دولت و ایضا دموکراسی محور میشود آزادی و سوسیالیسم پدیدار میگردد. بگفته مارکس "به نسبت آزادی از دولت است که جامعه آزاد میشود".

اگر انارشیزم و اکشن عاطفی و خرده بورژوازی در قبال سلطه است بیانش اقتدار گرا نه تنها فاقد هر گونه عاطفه و غریزه منطقی یافته بر علیه سلطه است بلکه از سلطه حظ میبرد و امتیاز به شرط آنکه متعلق به او باشد امری طبیعی است. او امتیاز به هر شکل و سلطه از هر نوع را دشمن نمیدارد بلکه تنها با شکلی از سلطه می جنگد.

ر- حکمت پدرستی بر شرایط کنونی و استفاده بورژوازی از مقوله دموکراسی و تیره ساختن اذهان نسبت به اهداف جنبش کارگری کمونیستی انگشت می گذارد اما برای پرهیز از این فضا فقط نام دموکراسی را عرض میکند و آزادی میگذارد و حکومت کارگری را که بنا بر مشخصاتش در شکل و محتوی هنوز نوعی دولت و ایضا دموکراسی است، "دولت آزاد" مینامد. اگر گروه لول در این گرایش دموکراسی را مدال سینه سرمیسالیسم کردند و

قرابت سرمیسالیسم و دموکراسی را کشف نموده اند، ر- حکمت قرابت دولت و آزادی را کشف نموده است و مدال آزادی را به سینه دولت میزند. اما نامها از تغییر محتوی عاجزند آنچه باید از میان برداشته شود و مورد نقد قرار گیرد خود دولت و چهره و شکلش است صرف نظر از هر نامی که بر آن منصور باشد.

سارا محمود و دولت غیر

ایندولویزیک ۲

هشدارهای سارا محمود برای دولت ایندولویزیک باب دیگری از درک نادرست او از دولت و ایندولویزیک میگشاید. برای روشن تر شدن مطلب باید ببینیم رابطه دولت و ایندولویزیک چیست.

درک نادرست از ایندولویزیک باعث شده است که بسیاری دولت را به اعتبار آنکه بر مدعای خاص نظری استوار نیست غیر ایندولویزیک بنامند. دلیل آنها مرزبندی یا طرفداران دولت‌هایی مذهبی یا "دولتهای مارکسیستی" و "کمونیستی" و غیره است. واقعیت اینست که تا آنجا که به مارکسیسم مربوط است دولت حتی در بهترین حالت یعنی دولت کارگری یک "شر" نامیده میشود و نشانه تنقضات هنوز موجود طبقاتی است. مقوله ای بنام دولت کارگری از دو جزء تشکیل شده است که هر دو مورد نقد مارکسیسم است و در جوهر خویش با آنها توافقی ندارند. و خواهان از میان رفتن آنهاست. یعنی جنبش کارگری انقلابی بر علیه موقمیت کارگری قیام میکند و معطوف به از میان برداشتن دولت است و اذعان میدارد که تا آنجا که دولت را پذیرفته است یک "شر ضروری" را پذیرفته است و این را کتمان نمیکند که دولت و ایضا دموکراسی بازمانده جامعه و محدودیت های طبقاتی ایندولویزیک است. مارکسیستی خواندن این مقولات البته به دهن کجی به مارکسیسم است. پس بحث بر سر الصاق این با آن

ادعای ایندولویزیک به دولت نیست بلکه بر سر ماهیت دولت است که اساساً از جنبش ایندولویزیک است. برای آنها که ایندولویزیک را مثنی اصول و قوانین و مفاهیم نمیدانند یا فقط اینها نمیدانند نه تنها دولت بلکه تمامیت سازمان اجتماعی جامعه طبقاتی ایندولویزیک است و این مسئله در جامعه سرمایه داری به عمیق ترین شکل خود دست یافته است. اگر ایندولویزیک را درک و وارونه یا آگاهی کاذب بدانیم لاجرم باید آن روابط اجتماعی و پراتیکی را که این آگاهی ناظر بر آست بعنوان منشا آن باز شناسیم.

جداتی کار زنده از کار مرده و تبلور آن در دو شخصیت جداگانه مثل سرمایه دار و کارگر بنیاد شکل گیری روابط ایندولویزیک جامعه کنونی و واقعیت مرکزی جامعه سرمایه داری است. موقمیت کارگری و موقمیت سرمایه داری یعنی وجود دو طبقه اجتماعی در سایه این جداتی میسر بود. در حالیکه بنیاد و اساس سرمایه و ذات مالکیت خصوصی کار است یعنی بنیاد یگانگی پندیده را اثبات میکند وجود طبقات ناشی از جداتی و انتزاع کار از مالکیت یا همان کار مرده، دوگانگی مادیت یافته آن را به غایب میگذارد. سازمان یافتن روابط اجتماعی بر محور یک جداتی کاذب منشا آگاهی کاذب و لاجرم درک وارونه از پندیده است. جریان یافتن این دوگانگی بر بستر یگانگی واقعی امری است که تنها زیر سلطه طبقاتی میسر است و مجمرعا اساس پندیده ای بنام جامعه سرمایه داری را تشکیل میدهد. پندیده روابط اجتماعی در جامعه سرمایه داری مثل قام اشکال پندیده ای کته آن مستور و نمود وارونه بنیادهای خویش است و چنین مینماید که سرمایه کار را می آفریند و از این رو بر آن تسلط دارد. این تسلط و نمود وارانه به شکل روابط اجتماعی مادیت یافته است کشف یگانگی در پس این وارستگی و تناقض توسط علم میسر است علمی که در قش بورژوازی خود پنهان نیست.

مارکس می نویسد: "در مورد اشکال پندیده ای از قبیل "ارزش و بهای کار" یا "دستمزد" که بنحو دیگری غیر از رابطه ذاتی خود یعنی ارزش و

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقدی بر نوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر. منصور حکمت

نقد کرده و به عنوان یک شرط ضروری که ضرورتش از وجود بقایای نظام طبقاتی ناشی میشود از آن یاد می کنند. ایدئولوژیک بودن این دولت همان قدر واقعی است که دولت بودنش. جنبش کارگری انقلابی تا محور هر گونه سلطه و استثمار هر گونه فرد از فرد و مظاهر ایدئولوژیک جامعه طبقاتی هم زمان متقدم عملکرد پیروسی ای خویش است یعنی دولتی را که خود بنا می نهد نقد میکند. با هیچ عنوان دیگری نمی توان این بازمانده سازمان ایدئولوژیک جامعه طبقاتی را آرایش کرد. حتی اگر تصدیق تابعیت اقلیت از اکثریت و سلطه بخشی بر بخش دیگر از صندوق آرای عمومی در آمده باشد یا توسط شوراها معمرل شده باشد. این به معنای نفی آرای شوراها نیست بلکه بدین معناست که شوراها فاصله خود را تا رهایی میفهمند و هر تصمیم خود را نسبت به رهایی کامل جامعه ارزیابی می کنند. این که کسی خیال کند ظرف یک امروز تا فردا میتوان دولت را از میان برداشت زیرا بازمانده جامعه طبقاتی است همان قدر انحرافی است که کسی دولت را چون از آرای شوراها ناشی شده است دیگر داری مشخصات عام دولت نداند. این آگاهی و اشراف بر این مساله است که اقتدارگرایان خوش نمیدانند. هنر آنها این است که در عرصه فردها و وراثتی های مادیت یافته و مفاهیم ناظر بر آن دست بپزند به ریشه ها. این ایدئولوگ ها در بهترین حالت مدافعان آینده وضع موجودند. اگر تغییرات مورد نظرشان حاصل شد به ستایش آن میپردازند. و تحت عنوان دستاورد مبارزات مردم هر گونه نقد و وضعیت ترین را سرکوب مینمایند. چنین بینشی نمیتواند درکی ناظر بر انقلاب و مداوم آن داشته باشد بخشی از متعلقین به این بینش حتی هنوز جرات نمی کنند از حاکمیت مسلط مردم بجای مشارکت و کنترل سخن بگویند تا چه رسد که متقدم همین حاکمیت مستقیم هم باشند. بزعم آنها همان آزادی بیان و احزاب و اجتماعات و آرای عمومی و... هم

های نیروی کار تجلی مینماید همان حکمی صدق مینماید که در باره تمام اشکال پدیده ای و کته ستیز آنها صادق است. در حالیکه اشکال پدیده ای مستقیماً و خودبخود مانند راه و رسم عادی ادراک در ضمیر منعکس نمیکردند. کته آنها باید فقط برسپله علم کشف گردد... (کاپیتال ص ۴۹۱).

درک وارانه از پدیده اگر تنها مشتی اصول و مفاهیم و ذهنیت محض بود یا اصلاح زبان و مراجعه به فرهنگستان و چاپ جنبی از فرهنگ ساله فیصله می یافت و ظرف یک نشست دولت ایدئولوژیک از صفحه روزگار محو میشد اما این وراثتی به مثابه سازمان روابط اجتماعی ندرتند و واقعی یا تمام متعلقش مادیت یافته است و دولت یکی از این متعلقات جامعه طبقاتی است. این مادیت هم خود هم تفکر ناظر و آن ایدئولوژیک است. این وراثتی مادیت یافته یعنی ایدئولوژیک، سازمان و قالب بندی کار مرده و کار زنده را تشکیل میدهد و تسلط گروهی بر گروه دیگر را چنین امری عادی و منطقی جلوه میدهد. دولت غایش و ابزار این سلطه است آگاهی بر کته پدیده و ذات آن از آنها نه افکار طبقه حاکم به افکار حاکم ارتقاء می یابد با دشواریهای بسیاری روبروست و به همین دلیل کم نیستند کسانی که سلطه فرد بر فرد و گروهی بر گروه دیگر که امر حکومتهاست و رایشان امری طبیعی است. نه ناشی از سلطه سازمان طبقاتی ایدئولوژیک جامعه انسانی. مارکسیسم به مثابه یک تئوری انقلابی - علمی کشف و بررسی آن سری این وراثتی و تغییر و دگرگونی در این سازمان ایدئولوژیک روابط جامعه انسانی یعنی رفع ایدئولوژی را به مثابه رهایی انسان دنبال میکنند. از این رو مارکسیستها دولت را در بهترین حالت هم که رخی از مشخصات دولت بودن خود را از دست داده است و یک دموکراسی از نوع کمون است به عنوان ارنیه سازمان طبقاتی ایدئولوژیک جامعه

از سرما زیاد است بگیریم که از صندوق آرای عمومی خاتم تا جردر بیاید و در بعضی نقاط حتی کمتر از نصف مردم در رای گیری شرکت نکنند چه باک. مهم این است که این دولتها "غیر ایدئولوژیک" هستند. آنها واقعا اینطور است و آنها دولت اساساً نمیتواند غیر از تجسم روابط ایدئولوژیک چیز دیگری باشد؟

در اجتماعی مبتنی بر طبقات اقوات نیز دلاری موقعیت یا جایگاه ایدئولوژیک آنها. مثلاً در جامعه سرمایه داری فرد عبارت از کسی از که توسط سازمان ایدئولوژیک جامعه صیقل خورده و قالب گیری شده است و مهر طبقه ای معین را بر پیشانی دارد حتی خود جناب بورژوا نیز محکوم است تا به فرمان پرچ اقتصاد و رقابت مطیعانه گوش دهد و گرنه به سلك ورشکستگان خواهد پیوست. این موقعیت اجتماعی همه هستی او را میسازد و این همه هستی اوست که در جریان بازسازی میسرود. او تجسم کار مرده یعنی سرمایه شخصیت یافته است. در مورد کارگران نیز به اعتبار موقعیت کارگريشان یعنی جایگاه اجتماعیشان تنها تجسم نیروی کار محض اند. نهی از هر گونه خلاقیت و مشخصه فردی همانطور که خورده بورژوا تجسم حوص و آز سرمایه کوچک است. این مقام های ایدئولوژیک با سلطه پاس داری میشود و به مثابه سلولهای ایدئولوژیک است که افراد را در خود زندانی کرده است از این رو فرد در جامعه طبقاتی با تنهایی و جدائی صوری این ازدیگران به مثابه فرد مشخص میشود نه با شکوفائی استعداد و توانائی هایش. او به اندازه رهایی نفس از این سلول ایدئولوژیک طبقاتی و با پیوند غیر ایدئولوژیک نفس با دیگران از آزادی بر خورده دگر میشود.

این قالب بندی و سازمان اجتماعی بر افراد حاکمیت دارد از این رو تنها از فرد تحت شرایط و نه از فرد به مثابه فرد آزاد در جامعه طبقاتی میتوان سخن گفت.

بطور خلاصه ایدئولوژی عبارت است از سازمان روابط اجتماعی طبقاتی جامعه و وراثتی مادیت یافته و فوجیب و توضیحات آن در عرصه ذهن به مثابه آگاهی کاذب. میتوان گفت: ایدئولوژی پرده سانسرت است که حقیقت پدیده

زیرا فقط "تجربه مشخص تاریخی" شامل درک و پراتیک طبقه حاکم میشود و فیتولن از مقولات دهگری که در پراتیک طبقات غیر حاکم میگردد و مبنای درک آنها و مرکز شمور طبقاتی آنهاست تعریفی ارائه داد: "باید به مشاهده درختهای مشخص اکتفا کرد." ایشان اما با تجربه گریبان محض و ثنویت در شناخت شناسی مرز بندی کرده و پراتیک را به "نقطه عزیمت شناخت" منتقل کرده بودند. اما از یکسو پراتیک تاریخی اجتماعی را که ضرورتاً قبول گذشته و آینده برای پدیده ها است و از سوی دیگر درک های متفاوت را که به پراتیک های اجتماعی تاریخی متفاوت پیوند دارد نادیده میگیرند. بهمین علت آزادی تنها در مفهوم فردی اش تاریخی است نه در مفهوم اجتماعی اش زیرا این مفهوم "هنوز تجربه نشده" است. این "تئوری شناخت" به هر کس نزدیک باشد اما ربطی به مارکسیسم ندارد. برای برخورد به دموکراسی مثل مذکور کاملاً نامیور میکند. سارا محمود از حکمت گله میکند که گویا معتقد است "یک مارکسیست نمیتواند دموکراسی را تعریف کند و فقط باید تاریخ دموکراسی را شرح دهد." همانطور که ملاحظه میشود در مورد آزادی فقط باید تاریخش شرح داده شود (تاریخ آنطور که مورد نظر سارا محمود است) و تعریف عمومی ارائه دادن خطاست. در مورد دموکراسی پرنسیپی دگرگونه اتخاذ میشود و در آن جا نباید فقط تاریخ دموکراسی را شرح داد بلکه باید فراتر رفت.

در شناخت شناسی سارا محمود ارائه تعاریف اغلب از محدوده عینیتهایی که از آن برخاسته اند فراتر میروند اما نه در محدوده آزادی بلکه برای تعریف دموکراسی. البته کسی که مقاله ایشان را خوانده باشد میدانند که در تعریف دموکراسی علیرغم این ادعاها حتی "تجربیات تاریخی" را تجربه کمون پاریس هم دنبال نمیکند تا چه رسد که از آن فراتر روند.

برای آنکه ایشان پراتیک را اسری عینی بدانند هیچ دلیلی در دست نیست. اما برای نفی عینیت و حتی خود پراتیک طبقه کارگر که "نقطه عزیمت شناخت" از آزادی است توسط ایشان همین دلیل کافی است که آزادی را فقط به بورژوازی و

رابطه دموکراسی و سرمیالیسم

نقدی بر نوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی...

جا که عناصر بورژوازی و طبقاتی دولت و دموکراسی و شکل بروز آنرا نادیده میگیرند، بر هم منطبق میگردند و به جریان آنتدلوگرا و بوروکرات خدمت میکنند و یا به آن تبدیل میشوند. به این مساله هر چند به اشاره پرداخته شد. اما مساله اساسی مقاله ر. سارا محمود یعنی تعریف دموکراسی و آزادی در اینجا مورد نظر ما است. برای دنبال کردن این محور در مقاله خواننده با مشکلات بسیار روبرو است که عمده ترین آن علم وجود یک متدولوژی ثابت و پرنسپ واحد در بررسی مقولات مطروحه در مقاله است. در سراسر مقاله ما با پرسش از پرنسیپی به پرنسیپ دیگر و از روشی به روش دیگر روبرو هستیم. بطور کلی نه با یک "خط واحد" که با برخورد خطوط روبرو هستیم. اگر بتوان در این مجموعه متناقض جهت واحدی یافت همانا دفاع از دموکراسی بعنوان جزء لاینجزای سرمیالیسم است. برای آشنایی با تناقضات مقاله بعنوان مثال میتوان به مسائل زیر اشاره کرد.

مقاله در همان آغاز از مباحثه "حجت الاسلام مصباح با احسان ظهیری" مثالی میآورد و میگوید لو (مصباح) معتقد است که "انسان یا باید به مشاهده درختهای مشخص اکتفا کنند و یا اگر تعریف عمومی ارائه میکنند پس حق با ایده ایسم است و منشا آگاهی ذهن است نه عین." این حکم برای آن آورده شده تا با نفی آن اثبات شود انسان قادر به ارائه تعاریف عمومی است اما وقتی ر. حکمت به تعریف آزادی می پردازد اینجا دیگر سارا محمود است که به روش مصباح چلبی او ظاهر میشود و میگوید "اینجا آزادی نه در مفهوم فردی بلکه در مفهوم رهایی بکار برده شده است، یعنی آزادی تجربه شده و تاریخی کنار گذاشته شده و از مفهومی از آزادی سخن گفته میشود که هنوز تجربه نشده است." از دیدگاه ایشان لابد از سرمیالیسم و کمونیسم و محور طبقات نیز نباید تعریفی ارائه شود یا بصورت خواسته یا "منظور" مطرح شوند

را مستور میدارد. یا قالب بندی یا تحقق و اراتنگی نمود پدیده است. ایندلوژی يك رابطه اجتماعی است حال در جامعه ای که بر این متوال شکل یافته است و برسيله يك دولت به این حیات ایندلوژیک تداوم می بخشد کلیه روابط اجتماعی ایندلوژیک خواهد بود. انگلس در قریب باخ و پایان فلسفه مینویسد: "در وجود دولت نخستین نیروی ایندلوژیک مسلط بر انسان در بر ما خود نمایی میکند." (صفحه ۱۰۷۴) اما سارا محمود دولت را محض آنکه مدعای خاص نظری نداشته باشد "غیر ایندلوژیک" میدانند. این خود درک نادرستی از دولت و سازمان روابط اجتماعی در جامعه طبقاتی و لاجرم عدم درک سرمیالیسم به معنای جنبشی است که این روابط اجتماعی را دگرگون میکند.

مروری بر کلیت مقاله ر. سارا محمود

مقاله کار خود را با شکافتن خط نظر ر. حکمت بر "تعاریف عمومی" آغاز میکند. چقدر این جنگ واقعی است به نویسنده و برداشتش مربوط میشود. ما بنا را براین میگذاریم که ر. حکمت علیرغم ارائه صدها تعریف عمومی فقط بخاطر مخالفت با تعاریف عمومی است که از تعریف دموکراسی "سریاز موزند" و گفتن اینکه دموکراسی کشدار و قابل تفسیر است دال بر این ادعای نویسنده مقاله راه کارگر باشد. ما به این عرصه وارد نمی شویم زیرا اساساً نقد ر. حکمت را از این زاویه نگاه نمیکنیم. اتفاقاً نویسنده یا ر. حکمت دارای قریبتهایی است که اگر قرار باشد ر. حکمت را نقد کنیم باید او را در کنار نویسنده مقاله قرار داده و همزمان به نقد بنشینیم. اطلاق اصطلاح "دولت آزاد" بشکل "حکومت کارگری" از سوی ر. حکمت دلرلی همان چهره تفکر است که مدعیان دموکراسی به معنای جزء لاینجزای سرمیالیسم و از جمله نویسنده مقاله دارا هستند. این بینشهای چنان قریبتهایی با هم دارند که علیرغم تفاوتهای فاحش صوری در آن

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقلی برنوشته ر - سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر - منصور حکمت

لیبرال ها منتسب میکنند. زیرا آنها از يك آزادی "تجربه شده" یعنی آزادی فردی سخن میگویند.

سارا محمود از این که حکمت "خط بطلان بر همه نظریات لیبرالی دانشمند، محقق و فعال اجتماعی" کشیده است برآشفته میشود اما خود بر قام آنچه بنام آزادی از سوی مارکسیستها مطرح شده است خط بطلان میکشد زیرا از آزادی "هنوز تجربه نشده" سخن میگوید.

اگر خیال کنیم که او بر این پرنسپ هم استوار بماند اشتباه کرده ایم. این پرنسپ به درد آن میخورد که لول اسلحه حریف را بگیرد و آن وقت تا بخواهی وارد این عرصه تنوعه و متجره نشه" بشود و فقط بری حفظ احترام به نظریات موجود به آنها اشاره کنی بی آنکه این تعاریف ذره ای در نتیجه گیریش دلیل شوند. وقتی این رسالت انجام شد در به همان باشه میچرخد. بزعم ایشان آزادی فردی تنها مفهوم تجربه شده بشر است. در سایر موارد آزادی يك امر "آرمانی" یعنی تجربه نشده است. مارکس در باره کمونیسم که خود متضمن آزادی است میگوید: " کمونیسم برای ما وضعیت اموری نیست که باید برقرار شود، ابده ای نیست که واقعیت باید خود را با آن تطبیق دهد. ما آن جنبش واقعی را کمونیسم مینامیم که وضعیت کنونی امور را ملغا میسازد. شرایط این جنبش از مفروضاتی که هم اکنون موجود است، نتیجه میشود." (لیننولوی

آلمانی). مارکس مفروضات را اموری عینی و اجتماعی فرض میکند نه ابده ها و آرمان ها بلکه آن ابده ها و آرمان ها را ناشی از این مفروضات تلقی میکند. اما از دید سارا محمود چنین مفروضاتی وجود ندارد. " آرمان آزادی " فاقد پایه "تجربی تاریخی" است.

با یاد آوری این مقال ها تنها گوشه ای از این تناقضات یاد آوری شد و گرنه سراسر مقاله پراست از این تناقضات.

در پایان میتران گفت دموکراسی شکل

حکومت طبقاتی است و این که شکل متضمن تابعیت گروهی از گروه دیگر و سلطه بخشی بر بخش دیگر است انعکاس تقسیم بندی طبقاتی و تقسیم کار در این جامعه است. تقاضای تسخیر دولت و دموکراسی از سوی طبقه کارگر تنها ضرورتی کلرا و انتخالی ناگزیر است. در دوران دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه طبقه کارگر تنها در عرصه اقتصاد متمرکز نشده بلکه شامل پیگیری صحو دولت در هر قدم نیز خواهد بود. لذا از هم اکنون و در دوران دولت کارگری نیز باید تمایز مقوله دولت و دموکراسی با آزادی و سوسیالیسم یادآوری شود. و غریزه طبقاتی کارگران بر علیه سلطه زنده نگه داشته شود. و تحت این نام که دولت هنوز ضروری است به تفتیس آن نپردازیم و بر علیه آن میانی که آن را ضروری میکند مبارزه کنیم. دولت کارگری نه دولت بردنش و نه کارگری بودنش مورد تقدیم مارکسیسم نیست زیرا دولت کارگری آن است که دولت بودن و مقام کارگری را از میان بر داند. بطور خلاصه محور نقد ما بر مقاله سارا محمود بر آن قوابلی است که میان سوسیالیسم و دموکراسی قائل است درک و لرونه و لیننولوی یکی که از دولت و لیننولوی ارائه میدهد و بر حکمت بطاخر اصطلاح "دولت آزاد" برای شکل حکومت کارگری.

مهر ۷۴ - فرستگار

چشم انداز مجلس پنجم

مبارزه با مظاهر فساد و بی بندوباری اعلام نمودند. در دیگر شهرها نیز برنامه های مشابه صورت گرفت و چنین بنظر میرسد که از این نمایشات با اکت و خیزهائی تا برگزاری انتخابات به اجرا در آید. در این میان "خط امامی ها" در لوگان خود "سلام" در حالی که سیاستهای اقتصادی دولت رفسنجانی را شنیدند مورد انتقاد قرار میدهند که از رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تبعیت می کند، اما جناح بازار با رسالتی ها را چه در عرصه اقتصادی و چه در زمینه اجتماعی محکوم می کنند. این روزنامه اینان را نو کیسه گانی میدانند که از طریق واسطه گیری و دلالی و چنگ انداختن بر واردات

از طریق امتیازات دولتی به ثروتهای افسانه ای رسیده اند و در زمینه اجتماعی آنان را مبشرین اسلام سنتی معرفی می کند. اکثرانیو این جناح بازگشت به سیاستهای دولت موسوی یعنی افزایش هر چه بیشتر نقش دولت در اقتصاد است اینان برقراری استقلال اقتصادی و برابری اجتماعی را در سر لوحه شعارهای خود قرار میدهند که در واقع چیزی جز سرمایه داری دولتی نیست.

این جریان شانس زیادی در انتخابات آتی ندارد چرا که از هم اکنون شورای نگهبان اعلام کرده است که کاندیداهائی که در انتخابات دور چهارم و دوره های قبل صلاحیتشان از سوی این لرگان مرده اعلام شده است حق شرکت در انتخابات را ندارند که شامل بسیاری از کاندیداهای این جناح خواهد شد. لذا کشمکش و جدال اصلی مابین دو جناح اصلی یعنی جناح رفسنجانی و رسالتی ها خواهد بود.

در این میان بخشی زیادی از توده های مردم که اعتقادی به نمایشات انتخاباتی ندارند بی تفاوت به کشش ها می نگرند. اما نباید فراموش کرد که هر يك از دو جناح نیروهای خود را برای به صحنه آوردن خواهند داشت نیروهائی که چه بلحاظ منافع طبقاتی و چه بلحاظ تفکر و شیوه نگرش به مسائل اقتصادی اجتماعی به جناحی متمایل است. بخشی از عقب مانده ترین و نا آگاهترین توده های حاشیه نشین شهرها و با روستائیان که بشدت مذهبی و سنتی اند براحتی به صف مزدوران سازمان یافته حزب الله که توسط بازاربان تقذیه می شوند جناح راست سنتی را تقویت میکنند. نباید فراموش کرد که این جناح بشدت موفقیت خود را در میان طبقه متوسط شهری از دست داده است. موج نگرانی اسلامی که جدائی دین از دولت و نفی ولایت فقیه را تبلیغ می کند پایگاه این جریان را بشدت مورد تهدید قرار میدهد. مرضه گیری خامنه ای به نفع این جریان نیز از همین جا ناشی می شود.

در مقابل، جناح رفسنجانی هر چند در سیاستهای اقتصادی دولت خود با شکست مواجه شده است و اوضاع اقتصادی هر روز وخیم تر شده ۱۴

سازمانیابی فعالین اتحاد چپ کارگری

استحکام عناصر پیشی چپ رادیکال و کارگری دروند تا به نیروی شناخت و آگاهی جایگاه واقعی و رسالت خود را بر پایه منافع پیشی جنبش طبقاتی مستوار سازند.

حال قدری درباره ریشه های طبقاتی خطر بوروکراسی مکتب کنیم. میدانیم که جامعه بورژوازی بعنوان یک جامعه سلطه گر حاصل تسلط قوانین از پیش تعیین شده و اداره بوروکراسی است. انعکاس عقلانیت این جامعه در گروه بندی های انسانی و یا تخریب سازماندهی از سازماندهی پروسه کار و تولید تا عرصه های مختلف فعالیت گروهی، سیاسی و صنفی چیزی جز تقویت و واداشته شدن به تقویت قوانین سلطه، تن سپردن به بوروکراسی و تشدید بوروکراسی نیست. در این جامعه سیستم و گروه بندی اش، رفتار فردی را به رفتار غیر فردی مبدل میکند. کلیت هرم به جاها تقسیم شده است، فردا در مقابل موقعیت قرار میدهد و موقعیت رادر مقابل فرد می نشاند تا به توبه اندویندوالیسم، فرد یکی از دولت خدایش را بکند، با تن سپردن به سلطه و قوانین حق و حاضری و یا انزوی بی و چون و چرا. سازماندهی بورژوازی نظم رابرتوار میکند و تخطی از آن کنترل میشود. تقسیم کارش تخصصی است و دستور و مقرراتش همواره جاریست.

سازماندهی بورژوازی بدون مرکز اتوریته ممکن نیست و بدون درجه بندی و حقوق و پاداش و ایجاد رقابت، کارو بارش نقض است. این سیستم و سازماندهی استحکام فردی را می تولید و پذیرفتنی ترین افراد کسانی اند که علائق فردی نداشته باشند و یا آنرا فدای علائق عام یعنی علائق سیستم و دستگاه کنند.

این عناصر جامعه هرمی که پای منافع طبقاتی در آن گیر است تجسم اش درون احزاب سیاسی بورژوازی صورت تعریف شده خاصی دارد که رابطه موجودیت آنها با کل سیستم را مجازی می

سازد. سازماندهی بورژوازی ملهم از حیات اجتماعی و قوانین سده بوری و نیروهای اجتماعی سهمیم در منافع نظام است. این نوع سازماندهی انعکاسی از عقلانیت کل جامعه است. بهمین دلیل در جامعه غیر عقلانی و نارس که با وجود عملکرد قانون سرمایه، روابط و مناسباتش در کلیت التزاماً با نظم عین نیست، و از رویتانی غیر اقتصادی بر خوردار است، گروه بندی و تخریبش نیز غیر نهادی و سیال است و سلطه و قوانین اش جز به ضروب زور و استبداد آشکار پا بر جا نمی ماند، در اینجا با وجودیکه اندویندوالیسم جزئی از پرتسبب عمومیت یافته نیست، و به شیوه فوق انتخابها قطعی نیست، گروه بندی و تجمع بجای عقلانیت به عناصر اموسینوالیستی اعم از اعتقادات روحانی، ایمان، پندار و عرفان آغشته است. در عین حالیکه در هر حال سلطه و قوانین حاکم، سلطه روش ها و منش های حاکم نیز هست.

در این زمینه و بستر حتی گروه بندی های متضاد و معترض به سیستم نیز پشابه بافتی از گروه بندی محکومین سیستم همواره علی رغم باورهای اعلام شده شان در خطر اخذ روش ها و منش های حاکم اند. جنبش طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اکثریت یافته محکوم نیز شاهد تجربه این پدیده است که چگونه احزاب و سازمانهای منتسب به آن در کشورهای مختلف متأثر از روشها و بینش های طبقات حاکم میگردند و چگونه تضاد میان باورهای اعلام شده و عملکرد واقعی بروز میابد و در موارد متعددی نیز انحطاط رخ میدهد.

در جامعه ایران بعنوان یک جامعه استبدادی، سنتی و مذهبی که ما دستکم شاهد سه نسل فعالین چپ و منتسب به آرمانهای کارگری آن هستیم، اولاً استثنائی از این قاعده کلی وجود ندارد و ثانیاً سروکار ما یا واقعیات خاص گریزناپذیری است. در اینجا طی دهه ها و نسل های پی در پی وقتی محزب نهادی نیست، وقتی

حرکات اجتماعی ناگهانی و عمر دمکراسی و فضای باز کوتاست، وقتی جمع گرایی متأثر از عناصر اموسینوالیستی است، و وقتی "تا ما جمع نشویم ما نمی شویم" آنوقت دور از تصور نیست که باز هم در اوج عظیم ترین تعرض انقلابی، میلیونها نفر با دهن "عکس آقا" بچشم در کوه ماه، اوج فقر فرهنگی و توهم را بنمایش گذارند و بزودی سیاست، تداعی فرقه بیانداژ و حکومت کن شود، حال آزادی را تنها بتوان از سر بالای دار پرسید، هر قدمی ترجمان توطئه ای باشد، و جزای سنگین مرگ و اسارت و در بندری میلیونها نفر را بدندان داشته باشد. بدین ترتیب چپ و از درون این جامعه جوهر سازماندهی اش را بایستی محک زدند. در این جامعه بنا به تغییر نوازن توا میان جنبش محکومین و سلطه حاکمین زمینه های مناسب برای فعالیت چپ به سرعت رو به تضعیف می گذارد و تو گوئی تقدیری جز این نیست که خلا حرکات اجتماعی زنده یا رادیکالیسم منفعل ترشح شود و جوهر سازماندهی چپ در پستی سازمانهای انقلابی غایبش، و در مرلردی دستگاههای نحیف بوروکراتیک به گمگشتگی مبتلا گردد.

آنها وقتی جنبش اجتماعی و تقویت آن اصلی ترین بستر عروج فعالیت انقلابی چپ است و با جامعه ای سروکار داریم که با هر جرعه انفجاری دست های جوان در التهاب گره و پیوند مبارزاتی جستجو گر است و اولین بار دخالت در سیاست و فعالیتهای انقلابی به عرصه اصلی زندگی شان مبدل می شود، آنها به این زنها و مردهای جوان نباید گفت که جنبش انقلابی و کارگری ایران چه تاریخی داشته است، چگونه با دخالت عوامل مختلف ولی سرانجام انقلاب شکست خورد و با فروکش حرکات زنده اجتماعی و تداوم تدریجی کننده شدن سازمانها و احزاب چپ از پایه های اجتماعی، (تا همان حدی که بود) مقاومت تا چه حد ممکن بود، ذهنی گرایی چگونه تقویت گردید و چگونه چپ در حاشیه جامعه، اما ناچار محکوم به باز تولید روشهای جامعه بسته گردید، روشهای فرمایشی و بوروکراتیک گرچه به زبان نازکتر از گل و گاهی نیز خشن و سخت، به سختی روابط

سازمانیابی فعالین اتحاد چپ کارگری

سلطه درون جامعه رایج گردید، چگونگی یا تشدید تنگناها با هدف ساختن "تشکیلات خودی" از آن فیتیشسم ساختمان و دستگاه بازی را براه انداختیم و بدون اینکه تصریحش را داشته باشیم، به روش کارمندی "مامورم و معضوم" تن دادیم. پاسخ به سئوالها را به فرساین رهبری سپردیم، بیشتر عمل و کمتر فکر کردیم.

آیا برآستی این تجربه پشت سر دو کوره راههای یک عقب نشینی محمیلی، شاهد دیگری جز تسلط بیشتر و متنش و روشهای سوسیالیسم بوروکراتیک در هم آمیخته با فرهنگ سنتی - مذهبی و گسست از ریشه های تنوری مارکسیستی انقلاب اجتماعی و ایضا "مسائل سازماندهی دارد؟ آیا بجای برنامه های رسمی ملاک واقعی دیگری جز تجربه عملی میتواند دلیلی برای این ادعا باشد، که اینگونه چپ در پایان، بن بست و شکست روش و سبک کار کننده شده از پایه های اجتماعی و دینامیسم زندگی و مبارزه این پایه اجتماعی قرار دارد؟ آیا تجربه تاریخی احزاب در قدرتی که بجای طبقه کارگر و به نمایندگی طبقه کارگر تصمیم گیری می کردند ماهیتاً فرقی با این دارد که هنوز بر سر ریودن مدل نمایندگی طبقه کارگر ایران ما بین برخی سازمانهای انقلابی چپ رقابت کاذب هست و در مقابل دنیا تنها دو راه ترسیم میشود. یا پیوستن به من تنها نماینده پرولتاریا و یا مستحق دخفنه شدن و محکوم به سرنوشت خیره و تار بودن.

بنا بر این شناخت نسبی و به اعتبار پیش زمینه های موجود، چپ در مفهوم سنتی اش سازماندهی و سازمانیابی اش معلق و محفلی است. محفلی در میان هزاران محفل دیگر که اینبار بنا بر انگیزش های سیاسی اش، اعلام حضور جان سخت دارد. هر چند حضوری بی آزار تر از هیبت آراسته و نامی که به آن دخیل بسته است.

در بیشتر محفلی - بوروکراتیک از آنجا که تنها سخن از نمایندگی طبقه کارگر است و حتی هدف وسیله را توجیه می کند، نه انشعابات، غیر

محفلی و غیر بوروکراتیک است و نه وحدت ها. رای و اراده سران هم کافی است، چرا که در این پیش و سبک کار هر جا قاعده حرم بنشیند، نقل زمین آغیاست.

گسست از این پیش و سبک کار بورژوازی، جاه طلبانه و مضحمل کننده اولین قدم در بازگشت به اصل نیازهای جنبش اجتماعی طبقاتی ضد سرمایه و بازگشت به مارکسیسم است، چرا که شانس تجدید حیات نیروی چپ در فرآیند خیزش های اجتماعی است و روشن اینکه آینه چپ با چگونگی بودن امروزش رقم میخورد. پس تشکیلات محلی فقط میتواند ابزار و سامانه تجمع عناصر پیشی ضد محفلی-بوروکراتیک بوده و در خدمت متمرکز انرژیها برای کمک به تقویت جنبش اجتماعی ضد سرمایه قرار بگیرد.

۳- الگوهای سازمانی و مسئله بوروکراتیسم

مسلماً هیچ نحر نمی توان رابطه سیاست سازماندهی و سازمانیابی را با پیش اجتماعی از هم تفکیک کرد، لای آنجا که نسخه پیچی تاریخی در نقد و اثبات مسائل ساده تر از بررسی مشخص است، همواره این احتمال نیز هست یا اخذ الگوهای سازمانی حاصل از شرایط دیگر چه در نقد و چه اثبات محتوا را فدای فرم سازیم. ما با این روش چه از سری کسانی که در جست همه انحرافات را به کفر ایلیسی بنام سوسیالیسم استالینی یا تفکر استالینی نسبت میدهند تشابهات را بشکل افراطی تعمیم میدهند و چه از سری کسانی که از مجارب تاریخی از جمله مسائل سازمانی تقدس میسازند و هر فرم و الگویی را قابل تعمیم و انطباق میدانند آشنا هستیم.

البته که بعد از مجارب تلاشهایی که برای استقرار سوسیالیسم در کشورهای مختلف پروژه در بلوک شرق سابق صورت گرفت، نقطه عطف های عظیمی در تاریخ بشریت همچون انقلاب اکثر

سوسیالیستی خلق شد و جنبش کمونیستی - کارگری جهانی شاهد تجربه شکست هایی نیز بود، امروز کسی نمی تواند تنها با تکرار چند اصل از تنوری مارکسیستی انقلاب اجتماعی همه انحرافات و اشتباهات تاریخی فا به کنونی را بی ربط بخرد بدانند و یا با سنگر گرفتن پشت اصول تنوری از واقعیت اشتباهات و انحرافات دفاع شرمگینانه نماید. چرا که کسی نمی تواند کمونیست باشد، برای سوسیالیسم مبارزه کند، اما نگردد واقعاً چه نوع سوسیالیسمی میخواستیم، چه نوع سوسیالیسمی میخواستیم و چگونه و یا چه روش مبارزاتی و با چه سیاست سازماندهی میتوان اکثریت عظیم مردم کارکن را برای تعرض به سرمایه آماده کرد و چگونه میتوان سوسیالیسم را مستقر ساخت. سوسیالیسمی که هدفش محور طبقات و بر چیند بساط استعمار است.

چنین است که درک ما از سوسیالیسم و انقلاب اجتماعی ربط مستقیم به درک ما از سیاستهای سازماندهی، نقش کارگران در سیاستهای انقلابی و تبیین ما از اجزا مختلف جنبش انقلابی - کارگری نیز دارد.

دفاع ما از سوسیالیسم کارگری که در آن طبقه کارگر بعنوان یک قدرت سازمانیافته رهبری جامعه را بدست میگیرد، دفاع ما از استراتژی ایجاد حزب انقلابی کارگری نیز هست. حزبی که هدفش آگاهی اکثریت جامعه از اهداف انقلاب سوسیالیستی و جذب آنها و کمک به مبارزه شدن برتی بر شکنن سرمایه داری است و نه حزبی که بجای این اکثریت میخواهد مبارزه کند، بجای این اکثریت میخواهد انقلاب کند و بجای این اکثریت به قدرت برسد.

راستای فعالیت امروزی ما جز راستای تلاش برای غلبه بر مراتب ایجاد حزب انقلابی کارگری نیست و نمی تواند باشد. بیشتر محفلی - بوروکراتیک اما از این سنت قیم مأیانه بر آمده است که همواره با نهی کردن تجربه بلشویکی الگویی حزب لنینی، از آن مستمسکی برای توجیه روشهای بوروکراتیک-محفلی و فرمایشی اش میسازد.

سازمانیابی فعالین اتحاد چپ کارگری

این بیش به بهانه ایجاد سازمان انقلابیون حرفه ای لنینی که اولاً ستوتی از کئی سازمان انقلابی کارگری یعنی جزیی پلشویکی یا پایه های اجتماعی بود و دوماً سازمان هدایت کننده مبارزه کارگری زنده و مستقیم درون جامعه استبدادی تزاری بود، عدال رسالت تزاری یا هر جمع ۲۰-۳۰ نفره در هر شرایطی و در تجربه ما در شرایط عقب نشینی و سرانجام مهاجرت و تبعید بسینه پیروانش چسانیده و تحت هیچ شرایطی از تک و تا نمی افتد، که باور کند در کجا استفاده است، چون برایش فرقی نمی کند، عصابش را هر جا به زمین بکوبد همانجا مرکز زمین است.

در این بین هستند کسانی هم که به بهانه دموکراسی و در واقع امر برای مردود شمردن مبارزه انقلابی سازمان انقلابیون حرفه ای را حتی در روسیه تزاری یک سازمان نوظفته کر به ابتکار لنین می شمردند و بدین ترتیب نظم و انضباط خاص این سازمان را مردود و مترادف بوروکراسی موبازخانه ای می شمردند. بنا بر این از این تجربه سازمانی مشخص الگویی مورد سوء استفاده قرار میگیرد که یکی میخواید از آن پوششی عملی برای منش بوروکراتیک - محفلی اش بسازد و دیگری میکوشد از آن پوششی برای نفی مبارزه انقلابی و دامن زدن به دلسردی و ترس در مقابل پلیس سیاسی دست و پا کند. اینها دو روی سکه اند که در هر حال بهائی به نقش و رابطه کارگران پیشرو یا سازمان انقلابیون حرفه ای نمی دهند و اصولاً وجه اصلی ضرورت وجود این سازمان را در کل حزب انقلابی کارگری به مسخره میگیرند و بیگانگی خود را با تئوری مارکسیستی تشکیلات و حزب انقلابی کارگری (که در شرایط مبارزه مخفی سازمان انقلابیون حرفه ای بیگانه سازمان دسته پیشتاز مبارزات انقلابی کارگری و ستوتی از کل حزب می باشد.) بر ملا می سازند.

۴- از کجا آغاز کنیم؟

همه اینک که طرح تشکیلات محلی آغاز به شدن کرده است، این مهم است که فعالین اتحاد چپ کارگری که در گیر در قرار و مدارهای فعالیت مشترکی هستند رسالت خود را بر آنچه هستیم قرار داده و با توجه به امکانات و محدودیت های موجود پایه های فعالیت را محکم سازند.

گرچه بنا به ضرورت و تا حدی اجبار موتور اولیه حرکت را مجموعی از نمایندگان سازمانها و تشکل های سیاسی استوار زدند اما این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که بدون زمینه های ایجاد شده اولیه و دخالت فعالین چپ مستقر در محل زیست و کارما این حرکت سست و سری فعلی را انداخت و ندارد. آغاز کار پس انتقال ثقل اتحاد چپ کارگری در محل و استقرار واحدهای پایه ای بیگانه تشکلات محلی است. این واحدها نوعی تشکل محلی مستقل و خودگردان است که بایستی تنها یا دخالت-ابتکار-تصمیم و بنا بر نیازهای نظری - عملی فعالین سوسیالیسم کارگری ایجاد شود. این واحدها مجمع تمام گرایشات و فراکسیونهای احتمالی معتقد به پلاتفرم مشترک مصوب در مجمع اتحاد چپ کارگری است. ایجاد این واحدها اما اولاً مستلزم تجدید نظر در عرصه های فعالیت تا به کنونی و حذف مولدیی است که دیگر با رسالت کنونی همخوانی ندارد و دوماً ادغام از پایین فعالین متناسب به گرایشات و تشکل های متعدد است. چرا که بدون تمرکز از پایین سخت بعید است که بتوانیم بر پراکنده گی، خرده کاری و مرکز گزینی گریبان گیر جنبش غلبه مانیم و اتحاد در عمل را سازمان دهیم. علاوه بر این هر کس به پلاتفرم مجمع اتحاد چپ کارگری اعتقاد دارد و لااقل در این چهار چوب نظری در شرایط امروز بعنوان یک فعال سوسیالیست بدنایال طرف سازمانیابی و فعالیت متشکل است، جرم و عنصر طبیعی بایستی محسوب شود و در سیاست گذاری و پیاده سازی سیاستهای عملی سهم داشته باشد. بدین ترتیب هیچ اسانسانه از پیش تعیین شده ناظر بر فعالیت این واحدها نیست. هر واحدی مختار است بنا بر امکانات و محدودیت های خود شکل، سطح و نوع والویت های فعالیتش را

تعیین و بطور موازی مناسباتش را با واحدهای مستقر در محل های دیگر تنظیم نماید.

این فرم آرایش و کار کرد عملی آن نه هومی است و نه اصولاً مقاربتی با فرم سازماندهی تشکیلات مادر - هوادار دارد. این آرایش پاهان اتورپته عمردی است.

تقسیم کارش تخصصی نیست و آموزش دائمی ثوریک - سیاسی جزئی از پراونیک معین اجتماعی نش محسوب میشود و بالاخره اینکه با این نشانه ها خود سامانی تحقق و حرکت اتحاد چپ کارگری بر مبنای پرنسبب تعلق به یک حرکت اجتماعی فراگیر کارگری پایه هایش محکم و بهم پیوند مییابد و چه واضح تر که بنا بر سرعت حرکت و پیش روی در این مسیر روزی نشست اتحاد بزرگ چپ. نشست نمایندگان تشکل های پایدار محلی است. و همه آنها منوط به الیات در نفی بینش ها، منشها و روشهای محفلی- بوروکراتیک است. آغاز همین است!

نمایندگان هسته اقلیت در اتحاد چپ کارگری

چشم انداز مجلس پنجم

تومیشود اما بدلیل عدم تاکید بر اسلام سنتی و مخالفت با سخنگیریهای اجتماعی در زمینه اجرای ظواهر اسلامی، و ایجاد فضای بانسبه باز سیاسی (۴) آنجا که ارگان حکومت مورد تهدید قرار نگیرد)، همچنان پایگاه خود را در میان انتشارموس شهری روشنفکران لیبرال، تکنوکراتها و بوروکراتها... حفظ کرده است. اما چنین بنظر میرسد که شانس زیادی در کسب اکثریت مجلس پنجم نداشته باشد. چرا که لهرم اصلی برگزاری انتخابات یعنی شورای نگهبان در دست جناح رقیب است و لذا باید منتظر نشدید کشمکشهای دو جناح وصف بندیهای جدیدی در میان اپوزسیون قانونی رژیم بود.

نستین

در کنفرانس جهانی زن چه گذشت ؟

مصاحبه با رفیق لیلا قرایی یکی از فعالین کمونیست در جنبش زنان و از شرکت کننده در کنفرانس

جهانی زن در پکن (۱۹۹۵)

سوال: کنفرانس جهانی زن یا چه اهدافی و چگونه برگزار شد؟

جواب: البته می دانید که کنفرانس به دو بخش تقسیم می شود بخش دولتی که مرکب بود از نمایندگان دولتها و ناظرین داوطلب و بخش غیر دولتی با نام NGO که مرکب از افراد گروه ها و انجمنهایی بود که معتقدند دولتها و نمایندگان آنها نمی توانند نمایندگان واقعی زنان باشند.

اهمیت بخش غیر دولتی در این است که بعنوان یک گروه فشار عمل می کند. واقعیت این است که نه بخش دولتی و نه بخش غیر دولتی هیچکدام مصوباتشان ضمانت اجرایی ندارند و حتی همین تقسیم بندی هم در مورد بخشی از شرکت کنندگان واقعیت ندارد. مثلاً در همین کنفرانس اخیر ده ها انجمن اسلامی از طرف جمهوری اسلامی تحت عنوان تشکلهای غیر وابسته به کنفرانس فرستاده شده بودند و حتی در هیئت جمهوری اسلامی بعضاً کسانی در هر دو بخش نمایندگی داشتند. آن بخش از نمایندگان جمهوری اسلامی که با اصطلاح خود را غیر دولتی جا زده بودند به نفع رژیم جمهوری اسلامی تظاهرات برگزار می کردند. این تنها جمهوری اسلامی نبود که به نام غیر وابسته به کنفرانس غیر دولتی نماینده فرستاده بود. کسانی بودند که حرف دولتها را میزدند و قدمی از خواستهای دولتی فراتر نمی گذاشتند. اما با این همه اکثریت عظیم زنان شرکت کننده بر بخش غیر دولتی خواستهای رادیکال داشتند.

سوال: می توانید کمی در باره اهداف این کنفرانس و تاثیر آن بر وضعیت زنان توضیح دهید؟

جواب: بطور کلی این کنفرانسها با هدف بهبود در وضع زنان برگزار میشود که خود این اهداف قابل بررسی است. سابقه این کنفرانسها به سال ۱۹۷۵ باز میگردد. اولین کنفرانس در مکزیکوسیتی و دومین آن در سال ۱۹۸۰ در

کپنهاگ و سومین آن در سال ۱۹۸۵ در تایبوی و کنفرانس چهارم در پکن ۱۰ سال بعد از سومین کنفرانس برگزار شد. در ابتدا قرار بود فقط نمایندگان دولتها در آن شرکت کنند که تحت فشار جنبش زنان و با مطرح شدن اینکه نمایندگان دولتی لزوماً نمایندگان جنبش مترقی زنان نمیترانند باشند قرار شد در کنار کنفرانس، کنفرانس آلتروناپیو از نمایندگان تشکلهای و حتی زنان منفردی که نمایندگان دولتی را نمایندگان خود نمیدانند تشکیل شود.

روی چهارمین کنفرانس از این جهت مکث بیشتری میشود که میتوان ارزیابی ما را از نتایج کلی این کنفرانسها و تکامل آن نشان دهد. این کنفرانسها در صورتی مینموند که نیروهای مترقی و انقلابی با برنامه ریزیهای وسیع و هماهنگ در آن شرکت کرده و مطالبات انقلابی زنان را مطرح کرده و روی آن پافشاری کنند. این کنفرانسها باید به عرصه علیه دولتهای زن ستیز که از نابرابری بین زن و مرد پاسداری می کنند تبدیل شود. با این همه این کنفرانسها در بهترین حالت فایده وضعیت جامعه و مبارزات موجود در آن است و می تواند سطح خواستها را نشان دهد. اما عرصه اصلی مبارزه، در جامعه است و باید مبارزه ای همه جانبه برای آزادی زنان که جدا از آزادی جامعه از ستم و استثمار سرمایه نیست سازمان داد و از آشنائی بین المللی زنان انقلابی در این کنفرانسها در این جهت بهره گرفت.

سوال: نظرتان در باره نقش اپوزیسیون جمهوری اسلامی و فعالیت های خودتان در این کنفرانس چیست؟

جواب: نقش هر اپوزیسیون در رابطه با اهداف آن جنبش معین قابل بررسی است. به همین دلیل اول باید ببینیم وضعیت زنان و خواستهای آنان چیست. در رابطه با این خواستها نقش اپوزیسیون مشخص میشود.

وضعیت زنان در ایران و جهان علی العموم طوریست که فشار قوتاین مذهبی عقب مانده و

مردسالار بردوش آنها سنگینی میکند. آنها هنوز اولین قربانی بحرانهای اقتصادی اجتماعی هستند. اولین کسانی هستند که بیکار میشوند و آخرین کسانی هستند که سرکار میروند آمار خشنوت علیه زنان بنحو وحشتناکی بالاست. ترحم قرون وسطایی بر علیه آنها اعمال میشود. کارخانگی عمده نیروی آنها را می بلعد و در چهارچوب خانه به دلایل مختلف زندانی هستند. در پیشرفته ترین کشورها حتی آمارهای دولتی حاکی از نابرابری حقوقی زن و مرد است. یورش عظیمی که بدستاوردهای جنبشهای انقلابی شده است کماکان ادامه دارد. در عین حالی یک موج لرزه خیزی تو مذهبی قرون وسطایی تلاش میکند از آنچه هم که امروز بعنوان دستاوردهای پیشرفته شده تثبیت شده است جامعه را به عقب توبه قرون وسطا بکشد. وجود این موج واپسگرا موجب شده است که طرفداران وضع موجود به خود مدال مترقی بودن بدهند. در این رابطه خانم کلینتون و حتی مارگارت تاچر هم حریفی برای گفتن پیدا کرده اند. وجود چنین جوی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی هم به روشنی دیده میشود. مثلاً سلطنت طلبان که خود ناقض برابری حقوقی زنان بوده و هستند در مقابل جمهوری اسلامی برای خود آبرو کسب میکنند. با مجاهدین که اساساً فرصتی یافته اند تا با مسئله زنان فزایش برابری ترتیب دهند و روشنفکران فرصت طلبی که بنام احترام به عقاید مردم عقب مانده ترین قوتاین را ترویج میکنند.

برای کسی که واقماً بخواهد از حقوق زنان دفاع کند مقابله با همه انواع اندیشه های ارتجاعی اولیه ترین وظیفه است. ما کوشش داشتیم مطالبات رادیکال، ملرن و پیشرو زنان را مطرح کنیم. به همین دلیل با بسیاری جهانات همزمان باید مقابله میکردیم که در راس آنها ج. ا. بود. ابتدا چادر چاقچوری های ج. ا. با چهره عوامفریبانه ای که اینروزها معرف حضور همه است سعی میکردند حتی به ما بفهمانند که شرایط تغییر کرده است و خرافان بحث و مذاکره یا ما بودند(ما یعنی ۳۵ زن بیمیدی سوسیالیست که از کشورهای مختلف آمده بودند و همدیگر را در آنها پیدا کرده بودند و

در کنفرانس جهانی زن چه گذشت ؟

توانسته بودند فعالیت‌های خود را هماهنگ کنند. (واقعیت این است که وضع ظاهری زنان فرستاده جمهوری اسلامی نشان میداد که چقدر آزادند علی‌الخصوص اینکه مردی آنها را مثل گله گوسفند رهبری میکرد و وقتی زنها نمی‌توانستند پاسخگو باشند یا اشتباهی میکردند وارد میدان میشد. آنها در همان قدم اول فهمیدند که ما ماهیت آنها را به خوبی میشناسیم و نمی‌توانند عوام‌فریبی کنند بهمین خاطر چهره واقعی شان را نشان دادند و از در تهنید و ارباب وارد شدند آنها می‌گفتند که حتی به خانواده های ما در ایران "رحم" نخرانند کرد.

فعالیت های ما شامل شرکت در جلسات سخنرانی و اشنای ماهیت مأموران جمهوری اسلامی و از طرف دیگر ترتیب جلسات متعددی برای طرح خواسته‌های خودمان و معرفی جنبش زاهدیکال زنان در ایران بود. ما تعداد زیادی بلوز با طرح سنگسار تهیه کرده بودیم که خونه‌های ما و قوانین ضد زن در ج. ا. روی آن نوشته شده بود. علاوه بر این نمایش سنگسار در مراکز تردد، یکی دیگر از اقدامات ما بود. از تظاهرات زنان دو سالهای انقلاب فیلم هایی به نمایش گذاشته شد و نمایشگاه عکس و اسلاید ترتیب داده شد. فروش تمبرهای از طرح سنگسار از دیگر فعالیت‌های افشاگرانه ما بود. علیرغم اینکه ما با همدیگر هیچگونه هماهنگی قبلی نداشتیم اما در عمل این هماهنگی به سرعت شکل گرفت.

در کنفرانس الترناتیو گروه‌های دیگر ایرانی مثل مجاهدین، سلطنت طلبان و اقلیت های مذهبی مثل بهاییان شرکت داشتند. در روزهای اول از مجاهدین در کنفرانس الترناتیو خبری نبود اما بعداً با بخش اعلامیه حضور کم رنگ خود را اعلام کردند. همچنین بعد از گذشت سه روز از کنفرانس الترناتیو شاهد رفت و آمد خانم متین دفتری بودیم که با قیامه و حالتی رسمی

در پدینزیال نمایندگان دولتی می‌گشت و خانم زینت میرحاشمی همراه سه چهار نفر دیگر هر از گاهی اعلامیه بخش می‌کردند جالب توجه است که اینها دورو بر هیچ حرکتی که حزب اللهی ها انجام می‌دادند و افشاکاری یو علیه آن، نمی‌آمدند. بارها شاهد حضور خانم زینت میرحاشمی در جلسات بودیم که آرام می‌آمدند بدون اینکه خود را درگیر بحث کنند جلسه را ترک می‌کردند. در هر صورت مجاهدین حضور فعال در کنفرانس الترناتیو نداشتند و این ناشی از سیاست عمومی آنها بود. اما در کنفرانس دولتی که به عنوان ناظر شرکت کرده بودند (ناظر حق بحث و اظهار نظر و سخنرانی در جلسات را ندارد) در ساعات استراحت در بندر به دنبال نمایندگان دولتی بودند. آنها بجای طرح مسائل زنان محور تبلیغ خود را بر این گذاشته بودند که دولت ها خانم مریم رجوی را به عنوان رئیس جمهور آینده ایران بپذیرند.

سلطنت طلبها نیز حضور فعالی نداشتند و در برنامه های روزانه خبری از فعالیت‌های این دسته نیز نبود در صورتیکه زنان تبعیدی سوربیالیست هر روز برنامه داشتند که در دفترچه اطلاعاتی متمسک بود. ما شاهد حضور زنان بهائی در کنفرانس بودیم که بیشتر در محل کنفرانس حضور داشتند تا ایفای نقش فعال سیاسی البته چندین بار از حرکت ما اظهار خشنودی نمودند.

سوال: می‌توانید بگویید چه گروه‌های جهانی درون کنفرانس الترناتیو بود؟

جواب: همانطور که گفتیم کنفرانس غیر دولتی ظاهرأ قرار بود مختص به زنان غیر وابسته به دولت‌ها باشد و با اصطلاح اپوزیسیون های غیر دولتی را شامل شود. اما در عمل دهها انجمن اسلامی که حتی بنفع ج. ا. تظاهرات می‌کردند و تبلیغ می‌نمودند در این کنفرانس شرکت کرده بودند. این مسئله در مورد گروه‌هایی از

دیگر کشورها هم صادق بود. بطوریکه معلوم نبود چرا این گروه‌ها در بخش غیردولتی شرکت کرده اند زیرا نظراتشان عیناً همان نظرانی بود که از طرف دولت‌هایشان در کنفرانس دولتی مطرح می‌شد. در این میان نماینده‌های انقلابی و سیمپا "

شرکت داشتند همانطور که گفتیم برخی نیروهای مترقی هم به اقتضای جو موجود دچار این انحراف شده بودند که گویا فقط علیه بینادگرایی مبارزه می‌کنند. در حالیکه صف مبارزه علیه فونداسمنتالیسم "بنیادگرایی" آنقدر باز است که نیروهای مذهبی و سرمایه داری هم بتوعی در آن می‌گنجند. ما باید بعنوان زنان پیشرو و انقلابی صف خود را از این مدعیان دروغین آزادی زنان هم جدا می‌کردیم و در عین حالیکه مبارزه علیه واتیکان و جمهوری اسلامی و سایر ارتجاعیون و محافظه کاران را به پیش می‌بردیم به افشای سرمایه داری جهانی که خود از عوامل سرکوب زنان و وجود نابرابری در جامعه است می‌پرداختیم.

چنین صفی است که باید تقریب و منسجم و هماهنگ شود. مادر بین خود بلااصله با این ایده که فقط فونداسمنتالیسم "بنیادگرایی" را بگوییم مقابله کردیم و علیه تمام قوانینی که منجر به نابرابری زنان می‌شود به مقابله برخاستیم و آن ایده ارتجاعی که نقض حقوق زنان بملل فرهنگی و سنتی را مجاز می‌دانست محکوم نمودیم. گویا بنا را بر این بگذاریم که امروز در تمام جهان حقوق زنان به اشکال مختلف مورد تجاوز قرار می‌گیرد. سه گروه مشخص را می‌توان در کنفرانس پکن مشخص کرد. یک گروهی که طرفدار وضع موجود در اروپا و آمریکا و کشورهای مشابه آنها بودند و با مختصر انتقاداتی این شرایط را می‌پذیرفتند. آنها حتی توانسته بودند این نوع نقد را در افغان برخی نیروهای مترقی ایرانی هم جایبندازند که تنها مسئله اصلی زنان رشد بنیادگرایی است و از این طریق مسیر جو حاکم و تبلیغات جناح‌هایی از سرمایه داری جهانی شده بودند. واقعیت اینست که علاوه بر رشد بنیادگرایی تمام دول سرمایه داری در جهان امروز به اشکال مختلف و به درجات متفاوت نابرابری زنان و مردان را از طریق نابرابری نهای اجتماعی تداوم

در کنفرانس جهانی زن چه گذشت ؟

می بخشند. گروه دوم بنیادگرایان مذهبی و دولت های مذهبی بودند مثل واتیکان، جمهوری اسلامی ... تنها نیرویی که بار تمام مبارزه علیه این دو گروه را به دوش می کشید، تنها نیروی نیروی سوم که همانا نیروهای مترقی و انقلابی بودند که علیه فردو جریان موجود در NGO مبارزه می کردند. آنها با امکانات بسیار محدود و به سختی خود را به کنفرانس رسانده بودند و از هیچ بنیاد دولتی کمکی دریافت نکرده بودند و در کنفرانس دشمن را درست بغل دستشان نشانده بودند. آنها بنام مدافعین آزادی زنان و... ایمن بودند که باید از یکسو یادداشتها و از سوی دیگر با نمایندگان این دولتها که اسم عوض کرده و خود را غیر دولتی جا زده بودند مبارزه کنند. خراستهای این جمع، غیر منسجم و خود نیز پراکنده بود، اما علیرغم آن توانست با پافشاری و جسارت بسیار توجه کنفرانس را به خود جلب کند. اگر سانسور حاکم بر مطبوعات نبود ایجاد این مبارزات و وسعت آن بیش از آنکه درج شده، می بود.

در بین این گروه یکی از تشکلهای انقلابی سوسیالیستی هند و زنان تبعیدی سوسیالیست ایرانی و... را میتوان مثال زد. البته می توان به اشکال دیگر این تقسیم بندیها را دقیق نمود ولی بهر حال این سه گروه سسی می کردند خود را نماینده اکثریتاتیب معرفی کنند.

سوال: چرا این فعالینها بطور گسترده در مطبوعات و رادیو تلویزیون منعکس نشد؟
جواب: ما هر روز و هر ساعت فعالیت گسترده ای در کنفرانس غیر دولتی داشتیم بگونه ای که توجه همه افراد شرکت کننده در کنفرانس به ما جلب شده بود. هر روز چندین بار تاثر سنگسار را اجرا می کردیم که مورد استقبال قوار می گرفت همچنین تعداد زیادی بلوز با طرح سنگسار و انشای وضعیت زنان در اسلام و خواستهای ما که روی آن نوشته شده بود همراه تیبرهایی با طرح سنگسار هر روزه به طور مداوم در کنفرانس به

فروش گذاشته میشد. توسط این بلوزها خواستهای ما در مورد زنان به اقصا نقاط دنیا سفر کرد. اما آنچه گلشت با آنچه در مطبوعات انعکاس یافت متفاوت بود. علت آن بود که سیاست سرمایه جهانی تعیین کننده کل جو آنجا بود و نقش مطبوعات زیر سانسور مدون را نشان میداد.

خبرنگاران بسیاری با ما مصاحبه کردند اما عدم انعکاس این اخبار نشان داد که آنها تنها گزارش تهیه می کنند اما تصمیم گیرنده جهت انتشار، آنها نیستند. کمپونهای اعتراضی که انیام می شد خواستهای معینی داشت که این خواستها متناسفانه به بحثی جهانی تبدیل نشد اما بحث واتیکان و جمهوری اسلامی مدتها بحث مطبوعات بود در حدیکه بحثهای مقابل آن منعکس نشد با محدود انعکاس یافت. این مجموعه نشان دهنده سانسور پوشیده ای در اکثر مطبوعات بود.

سوال: می توانید بگویید چه موضوعاتی در کل در کنفرانس موضوع بحث و جدل بود؟
جواب: یکی از موضوعات بحث و در واقع اصلی ترین آن همان حق تصمیم گیری زنان برجسم خود یعنی حقوق جنسی زنان بود.

جمهوری اسلامی وقتی نتراست دیگران را در اینمورد قانع کند خانم شهلا جیبی عنوان کرد: خانم ها، آقایان ما معادل فارسی حقوق جنسی را نداریم و اگر آنرا ترجمه کنیم می شود فحشاء!

موضوعات بحث برانگیز دیگر از جمله سقط جنین، حق ارث، برابری و حقوق ابتدائی کودک و بالاخره تعریف خانواده بود.

سوال: نظراتان در مورد قطعنامه ای که تصویب شده چیست؟

جواب: بقول یکی از متخصصین امور زنان در اروپا خانم KATARINA LINDAHL این قطعنامه ها به گونه ای تغییر یافته که هر کس می تواند هر کس تفسیر دلخواه خود را از آن داشته باشد به قطعنامه نهائی کنفرانس بکن می توان نام قطعنامه سازش داد. در مقدمه آن تحت فشار واتیکان و جمهوری اسلامی و دیگر

کشورهای اسلامی آمده است که تمام بندهای این قطعنامه با توجه به شرایط مذهبی و فرهنگی هر کشور قابل اجرا است و این یعنی ابطال و عدم قطعیت این مصوبات. این در حالی است که در یکی از بندهای قطعنامه آمده است: آزادی زنان و حقوق جنسی آنها جهانی است و جدا از فرهنگ و مذهب هر کشور باید در نظر گرفته شود.

همانطور که ملاحظه می کنید توضیح مقدمه با یکی از بندهای اصلی و اساسی آن در تناقض است. در مقابل تمامی بندها جمهوری اسلامی و واتیکان همواره یک بند اکثریتاتیب داشتند که محدود کردن حقوق مطروحه بود. علیرغم اعتراض نمایندگان سوئد، هلند، نروژی کشورهای دیگر به حضور واتیکان، این مجموعه اما موفق نشدند مانع شرکت مستحق واتیکان با حق رأی بشوند.

سوال: آیا به نظر شما ج. ا. از این کنفرانس راضی بیرون رفت.

جواب: ج. ا. از دوسال قبل در تدارک تصویب نظرات خود در این کنفرانس بود و برای آن تدارک زیادی دیده بود از جمله ترتیب دادن چندین کنفرانس قبل از این کنفرانس در تهران با همکاری واتیکان و جنبش های اسلامی دیگر کشورهای اسلامی. آنها انتظار داشتند که با این هماهنگی و تدارکات، تمامی نظرات خود را پیش ببرند که باید گفت نسبت به کنفرانس قاهره موفقیت کمتری داشتند با اینحال آنها نیز کاملاً ناراضی بودند. شهلا جیبی رئیس هیئت دولت ایران در کیهان روز سیزدهم سپتامبر گفته است: "تاثیر هیات نمایندگی زنان ج. ا. در این کنفرانس بسیار قابل ملاحظه بوده است. بطور مثال در مورد حذف واژه "حقوق جنسی" و حقوق والدین و همچنین مسئله ارث و سهم زنان به جای واژه مساوات از عبارت عدالت و قسط در سند مربوط به این موضوع استفاده شد" (کیهان دولتی ۳ سپتامبر). اما در جای دیگر امام جمعه تهران از نتایج کار هیئت ایران از ناخشنودی کرد.

سوال: آنها مسائل زنان کارگر مورد بحث قرار گرفت؟

جواب: می توان گفت نه بطور اخص، در یکی از جلسات بحث و گفتگو که من شرکت داشتم و صفحه ۱۹

گزارشی از اعتصابات کارگری در فرانسه

این طرح است.

پرداخت بیمه های درمانی از سوی کارکنان و حقوق بگریان ۲/۱۰۰ در صد در سال ۹۶ و ۲/۱۰۰ درصد در سال ۹۷ افزایش می باید. همچنین کنترل سندیکاها بر صندوق تامین اجتماعی بنا بر این طرح به پارلمان محول میگردد. پیش بینی کاهش مصرف درلویا همکاری پزشکان و داروسازان از دیگر موارد مورد نظر دولت در این رفوم قرار داده.

دولت علاوه بر رفوم در سازمان تامین اجتماعی طرح رفومی نیز برای خطوط راه آهن در نظر داشت و هدف آن نیز بنا بر اعلام دولت کاهش کسر بودجه ۲۱۰ میلیارد فرانکی آن بود که قرار بود در سه شنبه ۹ دسامبر مدیران شرکت راه آهن (S.F.C.F) طرحی را که موقعیت بازنشستگی کارکنان لکوموتورها را مورد بازبینی قرار میداد مورد بررسی قرار دهند و اصلاحاتی در نظام بازنشستگی مربوط به کارهای سخت و دشوار بعمل آورند. علاوه در این طرح پیش بینی حذف ۶۰۰ متر از خطوط راه آهن سراسری و با نتیجه افراج بخشی از کارکنان مورد نظر بود.

علاوه بر همه اینها دولت طرح دیگری را مورد نظر داشت که کلیه کارکنان بخش دولتی که پس از ۳۷/۵ سال بازنشسته می شوند همچون بخش خصوصی به ۴۰ سال افزایش یابد لذا کلیت برنامه های دولت در مورد کاهش کسر بودجه در بخشهای مختلف می بایست بفرج توده های وسیع کارگران و دیگر زحمتکشان تامین شود و این امر خشم توده های کارگری زحمتکش را برانگیخت و آنان را به اعتراض گسترده واداشت.

اولین اعتصابات و تظاهرات خیابانی در ۲۴ نوامبر آغاز شد. نه تنها لکوموتوران مربوط به راه آهن بلکه رانندگان مترو و اتوبوس های شهری دست از کار کشیدند سپس اعتصابات به پست، مخابرات، برق و گاز، معلمان مدارس و دیگر بخشهای دولتی کشیده شد در فرانس ثله کوم (شرکت مخابرات) پیش بینی خصوصی سازی

۴۹٪ سرمایه این شرکت و نگرانی از بیکارسازی بر دیگر اعتراضات و نارضایتی ها افزون بود. در ۲۸ نوامبر دو سندیکای بزرگ فرانسه C.G.T (تزدیک به حزب کمونیست) و F.O (قدرت کارگران) يك تظاهرات مشترك و گسترده خیابانی را سازمان دادند اما سندیکای C.F.D.T (تزدیک به حزب سوسیالیست) که قبلاً مذاکراتی با دولت پیرامون طرح رفوم آن ژوبه بعمل آورده بود رسماً اعلام کرد که به اعتصاب و تظاهرات خیابانی نمی پیوندد. اما لکوموتوران این سندیکا علی رغم تصمیم رهبری به صفوف متحد دیگر کارگران و کارمندان پیوستند.

دولت که قبل از اعلام رسمی طرح رفوم در سازمان تامین اجتماعی رهبری سندیکای C.F.D.T را در جریان طرح خود قرار داده بود بر این باور بود که با ایجاد اختلاف بین سندیکاها قادر خواهد بود برنامه رفوم خود را به پیش برد و رهبری C.F.D.T رسماً اعلام کرد که با ۸۰٪ این طرح موافق است اما در تظاهرات گسترده ۴ دسامبر بسیاری از سندیکالستهای این سندیکا طرح دولت را طرح (ژوبه-توتا) نامیدند و آنرا بشدت محکوم کردند. (قابل ذکر است که نیکل توتا رهبری سندیکای C.F.D.T را در دست دارد و هدف کارگران از اعلام طرح ژوبه-توتا این بود که این طرح را تنظیم شده از سوی دولت و سندیکای فوق می دانستند). در همان روز جنود ۲۰۰ نفر از اعضای فعال این سندیکا کارتهای عضویت خود را پاره کردند. بعثت می توان گفت که در واقع از روزهای پایانی ماه نوامبر این رهبری سندیکا ها نبودند که تصمیم میگرفتند بلکه توده های سندیکالست بودند که خواستهای خود را به بشکل اعتصاب و تظاهرات خیابانی ابراز می داشتند.

در هفته اول دسامبر R.P.R (حزب حاکم) سعی کرد تظاهراتی ضد تظاهرات سندیکاها و

ظاهر از سوی مردمی که از وسایل نقلیه عمومی استفاده می کنند سازمان دهد که عملاً با شکست مواجه شد. بطوریکه تعداد شرکت کنندگان حتی به ۱۰۰۰ نفر نرسید. حمایت مردم در روزهای اعتصاب و تظاهرات و همبستگی آنان با اعتصابین بحدی چشمگیر و غیر منتظره بود که دولت را به عقب نشینی از بسیاری از بندهای طرح رفوم واداشت. حتی آن ژوبه نخست وزیر که بهیچوجه حاضر به هیچگونه مذاکره ای پیرامون طرح خود نبود ناچار گردید اعلام کند که حاضر است به گفتگو با رهبران سندیکاها بنشیند، اما در عین حال بر این باور بود که مخالفتهای گسترده عمدتاً ناشی از ناآگاهی مردم از جزئیات طرح فوق است و لذا در ۹ دسامبر طرح نخست وزیر با توضیحاتی در اکثر قریب باتفاق روزنامه ها بچاپ رسید اما این نیز تأثیری در روند رو به گسترش اعتصابات و اعتراضات نداشت. در همین روز مذاکره با رهبری سندیکاها به شکست انجامید چرا که خواستهای اصلی سندیکا که عبارت از پس گرفتن این طرح بود، مورد پذیرش قرار نگرفت. تظاهرات خیابانی گسترده ای بار دیگر بدعوت دو سندیکای C.G.T و F.O در بعدازظهر ۹ دسامبر صورت گرفت که بگفته سندیکاها دوبرابر تظاهرات قبلی یعنی حدود ۲ میلیون نفر در سراسر فرانسه در آن شرکت کردند. (پلیس تعداد شرکت کنندگان را ۶۰۰ هزار نفر تخمین زده بود) بجز پاریس که گسترده ترین تظاهرات طی سه هفته اعتصابات سازمان یافت در دیگر شهرها چون مارسه، تولوز، لیل و بردو (شهری که نخست وزیر خود شهردار آنست) و... براسی تعداد شرکت کنندگان به گفته خبرنگاران بی سابقه بوده است.

سرانجام دولت به بسیاری از خواستهای کارگران و کارمندان گردن نهاد. کمیسویی که قرار بود کارهای ویژه و سخت و دشوار را بررسی کند منحل شد، افزایش سانهای کار منتهی گردید و قرار شد روی مسئله صندوق تامین اجتماعی پس از گفتگو با سندیکاها تصمیم نهائی اتخاذ گردد و سرانجام نشستی در ۲۱ دسامبر با شرکت رهبران سندیکاهای کارگران و کارفرمایان و نخست وزیر

گزارشی از اعتصابات کارگری در فرانسه

در کنفرانس جهانی زن چه گذشت؟

توسط زنان کارگر برپا شده بود روی مسائل زنان کارگر بحث و گفتگو شد اما نتیجه گیری آنها بیشتر به این شکل بود که مسائل زنان کارگر با تقویت روحی آنها حل میشود یعنی اینکه زنان کارگر بینموزند حرف بزنند اعتراض کنند و قادر به طرح مسائل و مشکلات خویش در جامعه باشند. یکی دیگر از مسائل مورد بحث تجارت زن بود. مثلا زنان فقیر ذیلیپین به عنوان کارگر به ژاپن و دیگر کشورها فرستاده می شوند و گاه به فحشاء کشیده می شوند.

سوال: آیا این نوع کنفرانس ها می تواند در وضعیت زنان تاثیر داشته باشد؟

جواب: تکلیف مسئله زنان هر کشوری در کشور خودشان یا مبارزات زنان و مبارزات مردم آن کشور تعیین می شود. البته مسائل جهانی از مسائل امروز زنان در هر کشوری جدا نیست. و این کنفرانس ها را هم می توان با شرکت جنی و نقادانه به امری مفید تبدیل کرد.

سوال: این کنفرانس چه دست آوردی برای زنان تبعیدی سوسیالیست داشت؟

جواب: اولین دست آورد وحدانیت ترین آن معرفی چهره دیگری از زن ایرانی و معرفی جنبش مترقی انقلابی زنان ایران و جلب همبستگی و ارتباط با سایر نیروهای همگرای زنان در دنیا بود. ثانیاً افشای عملکرد ماهیت جمهوری اسلامی و قوانین ارتجاعی مذهبی اش در مورد زنان، چیزی که مورد علاقه رژیم نبره و برایش غیر منتظره بود.

۱۲- سوال: با توجه به نتایج کنفرانس نظراتان در مورد شرکت در پنجمین کنفرانس جهانی زنان چیست؟

جواب: با توجه به تجربه شرکت در این کنفرانس و ضعف های موجود باید در کنفرانس پنجم با تدارک بیشتری شرکت کرد. مسئله هماهنگی با فعالین زنان در کشورهای مختلف (که از هم اکنون قراردادهای آن گذاشته شده) و مسئله داشتن يك قطعنامه مشخص و موضوعاتی است که باید روی آن کار شود.

تسهیلات فوق رغم بیکاری همچنان در حال افزایش است هر چند که تنها چند ماهی در سه ماهه سوم سال ۹۵ کمی کاهش یافت و هم اکنون ۱۱/۹٪ جمعیت فعال فرانسه را بیکاران تشکیل میدهند.

بنظر سندیکاهای کارگری دولت برای حل مسئله بیکاری تاکنون ۸۰ میلیارد فرانک به کارفرمایان بخش خصوصی پرداخت کرده است بدون آنکه کاهش چشمگیری در ارقام بیکاری پدید آید در حالیکه این مبلغ می توانست یا کار جدید پدید آورد یا با افزایش دستمزدها مصرف را بالا برده و اقتصاد را بحرکت در آورد. (تحلیل ایمان لژیهران اقتصاد) کاهش مصرف می باشد) نشست اشتغال برای دولت و کارفرمایان مثبت و برای سندیکاهای کارگری بجز C.F.T و C.F.D.T منفی بود اما هنوز معلوم نیست مبارزه برای دستیابی به برخی خواستههای بدست نیامده به چه شکلی دنبال خواهد شد.

* حدود ۵۰ میلیارد فرانک از این کسر بودجه مربوط به عدم به پرداخت سهم کارفرمایان و دولت بابت کارکنان خرد بوده است.

ن- فرانسه ۲۲ دسامبر ۹۵

با نشریه

سوسیالیسم

مکاتبه کنید

وزیران مربوطه برگزار گردد که نشست اشتغال ام گرفت.

خلاف نظر برسر موضوعات مورد بحث در این نشست چشمگیر بود فی المثل در حالیکه سندیکاهای کارگری خواستار بحث پیرامون افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار بدون تغییر دستمزد و با هدف ایجاد اشتغال بیشتر و استخدام چندین پروژه نزد جوانان بودند. اما سندیکای کارفرمایان هرگونه بحث پیرامون افزایش دستمزد را مردود اعلام میداشتند. نتایج این نشست برای سندیکاهای پس از ۱۰ ساعت بحث ناموفق اعلام شد در حالیکه سندیکای کارفرمایان که توانسته بودند بحث بر روی افزایش دستمزد را از برنامه نشست حذف کنند راضی نظر میروستند. آن ژوبه نخست وزیر نتایج زیر را در پایان این نشست اعلام کرد:

۱- استخدام جوانان پروژه در سال ۹۶ در الویت قرار دارد و پیش بینی ۲۵۰۰۰۰ استخدام چندید در برنامه قرار میگیرد.

۲- کاهش ساعات کار مورد به مورد بسته به هر کارخانه و موسسه مابین مدیران و سندیکاهای تصمیم گرفته می شود که تا چه حد و چگونه به اجرا در آید.

۳- افزایش مصرف چه در زمینه خرید وسائل خانگی و چه در زمینه خرید واحد مسکونی با ایجاد تسهیلاتی در زمینه وامهای با بهره صفر درصد ویا بسیار کم تشریح خواهد شد.

قابل ذکر است که از زمان روی کار آمدن دولت دست راستی، تسهیلاتی برای استخدام جدید به کارفرمایان بخش خصوصی اهداء شده است از جمله عدم پرداخت سهمیه بیمه های اجتماعی از سوی کارفرمایان برای کارکنان جدیدی که استخدام می کنند مشروط باینکه استخدام شده بیش از یکسال در بیکاری بسر برده باشد و حتی پرداخت ۲۰۰۰ فرانک در ماه به کارفرمایان مدت یکسال بابت هر استخدام جدید. اما علیرغم

سازمانیابی فعالین اتحاد چپ کارگری

بر ریشه ها چشم پوشیده ایم و از نقد بینش مناسبات و روابط سلطه و تیم مآبی غافل مانده ایم.

این بینش از روابط جامعه بر آمده است و به نیروی نفوذ به عمق روابط حتی در سازمانهای کارگری، چپ و انقلابی نیز قابل برگشت است. از این رو ابتدا به بینش ها و روش های بورژوازی از جمله بوروکراتیسم، اشخاف از تئوری مارکسیستی تشکیلات و مفایر منعقد طبقاتی جنبش کارگری است. بینش تشکیلات محلی بازگشت به بینش این جنبش طبقاتی است و صد البته که بدون بازپادشاه این بینش و اشتراک مساعی مابین فعالین اتحاد چپ کارگری بر سر آن، بعید نیست که طرح تشکیلات محلی علیوغم همخوانیهایش با ترکیب، امکانات و محدودیت های فعالین اتحاد چپ - طرحی معلق از آب در آید ، نهایت العمر مشورن گردد و بتوئی از سازمانبندی هومی رجعت قاید.

علت این است که هر دسته بندی و تجمع از اشکال پیچیده و ساده درون یک جامعه طبقاتی متاثر از روابط و مناسبات ایندولوریک حاکمند. بر هم تاثیر می گذارند در کش و واکنش دائمی باهم قرار دارند. بهمین اساس جنبش کارگری و اشکال مختلف سازمانی منتسب به این جنبش که نفعی در سلطه مناسبات و روابط حاکم ندارند نمی توانند بسادگی از اثرات این خطر مصون بمانند و از اثرات بینش بورژوازی متأثر نگردند. پس فعالین چپ کارگری نیاز به جمع بندی تجارب گذشته و

صفحه ۱۲

۱- کدام سامانه مناسب است؟

سازمانجویان متکی است.

- عمل و پراتیک مستقیم دخالتگر ملاحظه شناخت و تصمیم گیری صحیح است.
- مسائل سازمانیابی اصل به فرج مقدم است.
- و بالاخره بهمین دلایل هیچ مرجع و مرکزی نمی تواند نسخه پیچ و سازمانگر عمل فعالین در محل باشد.

پس روشن است که ابتدا به ساکن طرح تشکیلات محلی بایستی به کلیات اکتفا کند و مثل هر تجربه زنده از حرکت بیاموزد.

۲- تشکیلات محلی خود سامان، منتسب به کدام بینش اجتماعی است؟

مکانیسم خود سامانی، نه یک سبک کار در خود، بلکه ماحصل نقد الهاتی بینش های بورژوازی در مسائل سازمانی از جمله بوروکراتیسم است. در این بینش های بورژوازی که فرج سازمانی متطبق بر آن، هومی است همواره انوریته عمودی و منافع آن بر کار افقی تسلط دارد. ساده انگاری است هرآینه بوروکراتیسم و کارکردهایش را به کاغذ بازی و تقسیم قدرت مافوق و مادون محدود کنیم، چه در این صورت

فعالین اتحاد چپ کارگری منتسب به آرفیش های سازمانی جداگانه و از سنت های متفاوت ابتکار عمل را بدست گرفته اند تا متحدان در فرج مناسبی متطبق بر اهداف اتحاد سازمان بایند، چرا که لشکی نیست، هر اتحادی بدون ایجاد نوع خاصی از گروه بندی انسانی که اهداف مشخصی را در کنار یکدیگر دنبال میکنند، باهمه یکدلیها و یکزبانیها هنوز فاقد آرایش یک اتحاد اجتماعی است و پایه های اتحاد بر زمین سخت نیست.

در واقع امر عمل اتحاد از نقطه ای آغاز میشود که سازمانیابی مشترک فعالین چپ کارگری محقق پذیرد و سامانه مناسب آن مستقر شود. سامانه ای اما مناسب است که با توجه به اصل پذیرفته شده استقلال سازمانی نیروهای متحد با لعموم، مناسبات فی مابین را به نهر صحیحی قادر به حل کردن باشد و الگویی عملی و قابل انطباق گردد. بنابراین نیازها، تشکیلات محلی بعنوان سنگه پایه اتحاد و سامانه سازمانیابی فعالین اتحاد چپ کارگری یک طرح مناسب و قابل دفاع و اجر است. تا جایی که اما می پذیریم:

- خود سامانی به آگاهی و اراده

جهت مکاتبه با ما با آدرس های زیر تماس بگیرید:

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر

POSTFACH NR :412
30004 HANNOVER
GERMANNY

I.S.S
BDX 7138
17107 SOLNA
SWEDEN

P.O.BOX 724
SNOWDON
MONTREAL (P.Q.)
H3X 3X8
CANADA

ولریز نموده و رسید بانکی
آنها به آدرس ما ارسال دارید
Dj.Aryant
KTO : 32325118
BLZ : 25050180

Stadtsparkasse Hannover

زنده باد سوسیالیسم